

رساله یعقوب

The Epistle of James

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

June 29, 2011

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —

مقدمه

«یعقوب واعظی که همچون یک نبی سخن می‌گوید... به زبانی که انسجام آن، به استثنای سخنان عیسی، در ادبیات مسیحی اولیه بی‌نظیر است.»

— تئودور زان (Theodor Zahn)

الف) جایگاه منحصر به فرد در میان کتب مقدس

ارزیابی مارتین لوتر از رساله یعقوب به عنوان یک رساله ناچیز کاملاً اشتباه بود! درک اشتباه لوتر از تعلیم یعقوب در مورد اعمال نیکو در بحبوحه درگیری شدید او با کسانی که تعلیم می‌دادند نجات توسط ایمان و اعمال نیکو حاصل می‌شود باعث قضاوت نادرست او شد. او تنها کسی نیست که بر رسالات مسیحی اولیه قضاوت نادرست می‌کند. برخی این کتاب را «رشته‌ای از مروارید» نامیده‌اند، چرا که در رساله هیچ پیوستگی‌ای وجود ندارد، و تنها شامل برخی پاراگرافهایی است که به خوبی بسط داده شده‌اند، بدون اینکه با هم پیوستگی داشته باشند!

در حقیقت، این کتاب کوچک شاهکاری از نوشته‌های تعلیمی است. این کتاب رنگ و بوی یهودی دارد، حتی جماعت مسیحیان را «کنیسه» (2: 2 یونانی) می‌نامد - تنها واژه یونانی برای جماعت - با اینحال دیری نپایید که این واژه را به طور خاص برای اجتماعات یهودی به کار بردند، مانند امروزه.

یعقوب از طبیعت برای به تصویر کشیدن حقایق روحانی استفاده کرده است که در پنج باب کوتاه سی بار آن را به کار برده است. در اینجا برای شخص تعلیم خداوندان تداعی می‌شود. این یک رساله بسیار کاربردی است. چرا که با برخی موضوعات عام سر و کار دارد. همچون، مهار کردن زبان. خطر تکریم کردن ثروتمندان، و ضرورت ابراز ایمان توسط زندگی ما.

ب) نویسنده

بسیاری از نامهای کتاب مقدس به خاطر ترجمه از عبری به یونانی، لاتین و فرانسوی و انگلیسی تغییر یافتند. هیچیک از اسامی به مانند یعقوب اینقدر تغییر نیافته است، که در یونانی Iakobos ترجمه شده و از نام عبری Yaakov (یعقوب) گرفته شده است. نام یعقوب (James) در میان یهودیان بسیار رایج بود، و در عهد جدید چهار نفر این نام را دارند. هر چهار نفر را می‌توان به عنوان نویسنده این رساله محتمل دانست، اما این احتمال و نیز پشتوانه تحقیقی هر یک درجات گوناگونی دارد.

1. یعقوب رسول، پسر زبدی و برادر یوحنا (متی 4: 21). اگر یعقوب رسول نویسنده بود. اگر یعقوب رسول این رساله را نوشته بود، دیگر دلیلی نداشت که پذیرش این رساله اینقدر طول بکشد. همچنین یعقوب در سال 44 میلادی به شهادت رسید، که احتمالاً قبل از نگارش کتاب بوده است.
2. یعقوب پسر آلفائوس (متی 10: 3). او تقریباً ناشناخته است جز اینکه می‌دانیم او در فهرست رسولان بود. این

حقیقت که نویسنده در رساله به خود تحت عنوان «یعقوب» اشاره کرده و هیچ عنوان دیگری به کار نبرده بیانگر این امر است که او در آن زمان بسیار شناخته شده بود.

3. یعقوب پدر یهودا (البته نه یهودای اسخریوطی، لوقا 6: 16). این شخص نیز بسیار گمنام است و به راحتی می‌توان او را از لیست احتمالات حذف کرد.

4. یعقوب برادر ناتنی خداوند ما (متی 13: 55؛ غلاطیان 1: 19). به احتمال زیاد وی نویسنده رساله ما است. او شناخته شده اما فروتن بود؛ چرا که رابطه خویشاوندی خود با مسیح را ذکر نمی‌کند. (همچنین به مقدمه یهودا مراجعه نمایید). او همان کسی است که هدایت شورای اورشلیم را برعهده داشت و تا هنگام مرگ خود در اورشلیم ماند. او به خاطر اینکه یک مسیحی یهودی اصیل بود، چهره‌ای سرشناس بود، و زندگی بسیار منظمی داشت. جان کلام اینکه، تاریخ (یوسفوس) و سنت کلیسایی او را به عنوان یک مسیحی‌ای که قابلیت‌های نوشتن این رساله را داشته، یاد می‌کنند.

شواهد خارجی

شواهد خارجی رساله یعقوب بسیار ضعیف است، چرا که پدران اولیه کلیسا تنها اشاره‌ای به آن کرده‌اند و از آن نقل نشده است. همچنین در کائنات موراتوری نیز به چشم نمی‌خورد. احتمالاً به این خاطر بود که از اورشلیم نوشته شده بود و مخاطب آن یهودیان غربی بودند و در نظر بسیاری با تعلیم پولس درباره عادل‌شمردگی توسط ایمان تضاد داشت.

با این حال سیریل اورشلیم، گریگوری اهل نازیانزوس، آتاناسیوس و جروم از آن نقل کرده‌اند. اوزیبوس به ما می‌گوید که یعقوب از کتاب‌هایی بود که برخی مسیحیان بر علیه آن سخن می‌گفتند (antilegomena) اما او خود از آن به عنوان کلام مقدس یاد کرده است.

شواهد داخلی

شواهد درونی یعقوب بسیار قوی هستند و متن آن با آنچه که ما از اعمال رسولان و غلاطیان در مورد سبک یعقوب می‌دانیم و نیز با تاریخ پراکندگی (Dispersion) که در دیگر منابع ثبت شده مطابقت دارد. دلیلی ندارد که این کتاب را جعلی بدانیم، چرا که تعالیم اساسی اضافی در آن به چشم نمی‌خورد. (به مانند کتب جعلی بدعت گذار قرن دوم). یوسفوس به ما می‌گوید که یعقوب در میان یهودیان به خاطر سرسپردگی به شریعت وجهه خوبی داشت، اما هنگامی که این کار منع شد به خاطر شهادت دادن به مسیح به شهادت رسید. این تاریخ‌نگار یهودی می‌گوید که یعقوب بنا به دستور کاهن اعظم، حنانیا سنگسار شد. اوزیبوس به ما می‌گوید که یعقوب را از کنگره هیکل به زیر انداختند، و سپس او را آنقدر زدند که جان داد. Hegesippus هر دو روایت را ذکر می‌کند. این استدلال که سبک یونانی یعقوب برای یک یهودی فلسطینی

«بسیار خوب» است. بیانگر جهل دو از شأن از استعداد های بی- نظیر فکری قوم منتخب است.

ج) تاریخ نگارش

یوسفوس می‌گوید یعقوب در سال 62 به قتل رسید، پس این رساله باید پیش از این تاریخ نوشته شده باشد. از آنجایی که رساله چیزی در مورد تصمیمات اتخاذ شده در شورای اورشلیم (48 یا 49 میلادی) که یعقوب امر رهبری آن را به عهده داشته است (اعمال رسولان 15) نمی‌گوید، غالباً تاریخی بین سالهای 45 و 48 میلادی را پذیرفته‌اند.

د) پس زمینه و موضوع

اگرچه احتمالاً این کتاب اولین کتاب عهدجدید است که به نگارش درآمده است، و به همین دلیل هم رنگ و بوی یهودیت دارد، ولی نباید تعالیم آن را به دوره‌ای مغایر با زمان حاضر نسبت داد. آنها امروز هم برای ما کاربرد دارند و بسیار مورد نیاز هستند.

یعقوب برای دستیافتن به هدف خود، تمرکز فراوانی بر موعظهٔ سرکوه عیسی خداوند دارد. این مطلب به خوبی در جدول مقایسه‌ای زیر مشخص می‌باشد:

مطابقت با متی	یعقوب	موضوع
12-10:5	5:10 ؛ 2:1 و 12:1	زحمت
12-7:7 ؛ 13-6:6	18-13:5 ؛ 3:4 ؛ 5:1	دعا
23 و 22:6	8:4 ؛ 8:1	یکدلی
34-24 و 21-19:6	7 و 6:2 ؛ 10:1 و 11:1	ثروت
22:5	1:4 ؛ 19:1 و 20:1	خشم
44-17:5	13 و 12 و 1:2 ؛ 25:1	شریعت
18-1:6	27 و 26:1	ایمان خالص
12:7	8:2	قانون طلایی
7:5	13:2	رحم و بخشش
27-15:7	26-14:2	ایمان و اعمال
20-16:7	12 و 11:3	ریشه و میوه
24:7	13:3	حکمت حقیقی

9:5	17:3 و 18	صلح جو
5-1:7	11:4 و 12	قضاوت در باره دیگران
19:6	2:5	گنج‌های زنگزده
37-33:5	12:5	قسم خوردن

در این رساله بارها به شریعت اشاره شده است. آن «شریعت کامل» (1: 25)، «شریعت ملوکانه» (2: 8)، و «شریعت آزادی» (12:2) نامیده شده است. یعقوب تعلیم نمی‌دهد که خوانندگان او برای نجات باید زیر شریعت باشند یا آن را همچون قوانین زندگی اجرا کنند. بلکه عادل‌شمردگی در زیر فیض قسمتی از شریعت را نیز به همراه دارد.

یعقوب تشابهات بسیاری با کتاب امثال دارد. سبک او همچون امثال منسجم، واضح، زنده بوده و تقسیم‌بندی‌اش دشوار است. واژه حکمت مکرراً در این رساله به چشم می‌خورد.

واژه کلیدی دیگر یعقوب، برادران است. این واژه پانزده بار تکرار شده است و به ما یادآوری می‌کند که یعقوب برای ایمانداران می‌نویسد، حتی اگر چه بارها به نظر می‌رسد مخاطبش بی‌ایمانان نیز هستند.

رساله یعقوب تاحدی مقتدرترین رساله در عهد جدید است. یعنی اینکه، یعقوب بیش از هر نویسنده دیگر در عهد جدید دستور می‌دهد. در فضای محدودی متشکل از 108 آیه، پنجاه و چهار فرمان دیده می‌شود.

طرح کلی رساله یعقوب

1. تحیات. (1: 1)
2. آزمایشها و وسوسه‌ها. (1: 2 - 17)
3. کلام خدا. (1: 18 - 27)
4. نکوهش جانبداری. (2: 1 - 13)
5. ایمان و اعمال. (2: 14 - 26)
6. زبان: استفاده و سوءاستفاده از آن. (3: 1 - 12)
7. حکمت: درست و غلط. (3: 13 - 18)
8. طمع: سرمنشأ و معالجه آن. (باب 4)
9. دولتمندان و افسوس آنها در آینده. (5: 1 - 6)
10. ترغیب به صبر. (5: 7 - 12)
11. دعا و شفای بیماران. (5: 13 - 20)

تفسیر

1. سلامها (1:1)

نویسنده خود را یعقوب، غلام خدا و عیسی مسیح خداوند معرفی می‌کند. اگر نویسنده برادر خداوند باشد، همانگونه که ما باور داریم، پس تحول عمیقی در زندگی او صورت پذیرفته بود. زمانی او به خداوند عیسی ایمان نداشت. (یوحنا 7:5) شاید او از همان کسانی بود که گمان کردند عیسی بی‌خود شده است. (مرقس 3:21) اما خداوند ما با صبر تمام بذر کلام را کاشت. گرچه کسی قدر او را نمی‌دانست اما او اصول ملکوت خدا را تعلیم داد. سپس این دانه در زندگی یعقوب ریشه دوانید. تبدیل عظیمی حاصل شد. شکاک به یک غلام تبدیل شد. و او از گفتن این موضوع عار نداشت!

یعقوب خود را غلام خدا و عیسی مسیح خداوند می‌نامد و با این کار به درستی خدا و عیسی مسیح را برابر می‌داند. او پسر را حرمت می‌دارد همانگونه که پدر را حرمت می‌دارد. (یوحنا 5:23) یعقوب می‌دانست که «هیچ انسانی نمی‌تواند دو آقا را خدمت نماید» (متی 6:24). با اینحال او خود را غلام خدا و خداوند عیسی می‌دانست. هیچ تناقضی در اینجا وجود ندارد، زیرا خدای پدر و خدای پسر با هم برابرند.

نامه به دوازده سبط که پراکنده هستند خطاب شده است، که به طور تحت‌اللفظی به معنای کسانی که پراکنده هستند، است. (یونانی Diaspora) این افراد یهودی‌زاده و متعلق به دوازده سبط اسرائیل بودند. به خاطر گناه اسرائیل، این افراد از سرزمین اجدادی خود رانده شده و در ممالک حوالی مدیترانه پراکنده شده بودند. اولین پراکندگی هنگامی رخ داد که آشوریه در سال 721 قبل از میلاد ده سبط را به اسارت بردند. برخی از آنها در روزگار عزرا و نحمیا به وطن بازگشتند، اما تنها عده اندکی. در روز پنطیکاست، یهودیان دیندار از هر امتی از دنیای آن روزگار به اورشلیم آمدند. (اعمال رسولان 2:4) به درستی می‌شد آنها را یهودیان پراکنده نامید. اما مسیحیان یهودی نیز پس از آن پراکنده شدند. در اعمال رسولان 8:1، ما خواندیم که مسیحیان اولیه (غالباً یهودی تبار) به خاطر جفاهایی که بر آنها می‌رسانند در تمامی نواحی یهودیه و سامره پراکنده شدند. باری دیگر به این پراکندگی اشاره شده است، هنگامی که می‌خوانیم ایمانداران در فنیقیه، قبرس و انطاکیه پراکنده شدند. پس مخاطبان یعقوب می‌توانستند یهودیانی باشند که در هر یک از این زمانهای بحرانی پراکنده شده بودند.

از آنجایی که ایمانداران حقیقی در این دنیا غریب و مسافر هستند (فیلیپیان 3:20؛ اول پطرس 2:11)، می‌توانیم این نامه را برای خود نیز به کار گیریم، اگر چه مستقیماً خطاب به ما نوشته نشده‌اند.

مسأله دشوارتر این است که آیا یعقوب خطاب به یهودیان غیرمسیحی می‌نویسد یا یهودیانی که به مسیح ایمان آورده بودند

و یا هم یهودیان ایماندار و هم بی‌ایمان. به نظر نویسنده در درجه اول به ایمانداران حقیقی و تولد تازه یافته می‌نویسد (1: 18). اما واقعی هم است که به نظر خطاب به مسیحیان ظاهری یا حتی بی‌ایمانان می‌نویسد. این یکی از دلایل زودهنگام بودن تاریخ نگارش نامه است: شکاف میان مسیحیان یهودی و یهودیان بی‌ایمان هنوز یک حقیقت مسلم تبدیل نشده بود.

2. آزمایشها و وسوسه‌ها. (1: 2 - 17)

1: 2 در این قسمت یعقوب به موضوع وسوسه می‌پردازد. او این واژه را به دو شکل متفاوت به کار می‌برد. در آیات 2 - 12، وسوسه‌ها آن چیزی هستند که ما آنها را تجربیات یا مشکلات مقدس که از سوی خدا نازل می‌شوند می‌نامیم، که در واقع اصالت ایمان ما را محک زده و ما را هر چه بیشتر به شباهت مسیح در می‌آورند. در آیات 13 - 17، از سویی دیگر، موضوع بر سر وسوسه‌های نامقدس هستند، که از درون انسان سرچشمه گرفته و منجر به گناه می‌شوند. زندگی مسیحی سرشار از مشکلات است. این مشکلات غیرمنتظره هستند. گاهی اوقات یکی‌یکی می‌آیند و گاهی دسته‌دسته هجوم می‌آورند. آنها اجتناب‌ناپذیر هستند. یعقوب نمی‌گوید که اگر «در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید» بلکه «وقتی». ما هیچگاه نمی‌توانیم از آنها بگریزیم مسأله این است که، «باید با آنها چه کنیم؟»

دیدگاه‌های گوناگونی در مورد اینکه چگونه از آزمایشها و تجربیات زندگی عبور کنیم وجود دارد. می‌توانیم با مخالفت به رویارویی به آنها بپردازیم (عبرانیان 12: 5) و افتخار کنیم که با قدرت خودمان می‌توانیم با آنها بجنگیم. از سویی دیگر، می‌توانیم دلسرد و ناامید شده زیر فشار مشکلات خود را ببازیم. (عبرانیان 12: 5) این چیزی نیست جز خود را به دست سرنوشت سپردن. همه اینها منجر به این می‌شود که این سوال را از خود بپرسیم که آیا خدا به ما فکر می‌کند. گذشته از اینها می‌توانیم به خاطر مشکلات شکوه و شکایت کنیم. این همان چیزی است که پولس در اول قرن‌تین 10: 10 ما را در برابر آن هشدار می‌دهد. راه دیگر این است - در دلسوزی برای خود افراط کنیم، به هیچ کس جز خود فکر نکنیم، و سعی داشته باشیم که دیگران را به همدردی با خود جذب کنیم. یا بهتر آنکه مشکلات و تجربیات زندگی ما را آبدیده کنند. (عبرانیان 12: 11) ما می‌توانیم در پاسخ بگوییم: «خدا گذاشت که این تجربه بر من واقع شود. می‌خواهم که نقشه او در زندگی عملی شود.» این همان چیزی است که یعقوب از آن دفاع می‌کند: «ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا می‌شوید، کمال خوشی دانید.» مخالفت نکنید! جا نزنید! شادی کنید! این مشکلات دشمنان ما نیستند، که قصد نابود کردن ما را داشته باشند. آنها دوستانی هستند که آمده‌اند تا به شما کمک کنند تا شخصیت مسیحی خود را گسترش دهید.

خدا سعی می‌کند هر یک از فرزندان او به شباهت مسیح درآیند. این فرایند لزوماً رنج، ناکامی، و بُهت به همراه

دارد. ثمره روح تا هنگامی که همه جا آفتابی نباشد حاصل نمی‌شود؛ باید باران و ابرهای سیاه بیایند. تجربیات اصلا خوشایند نیستند؛ آنها به نظر مشکل و ناسازگار می‌آیند. اما دیری نخواهد پایید که آنها ثمره نیکوی عدالت را در کسانی که در میان آنها آبدیده شده‌اند ظاهر خواهد ساخت. (عبرانیان 12: 11)

هر از چند گاهی می‌شنویم که شخصی مسیحی پس از سپری کردن بحرانی عظیم می‌گوید: «پشت سر گذاشتن آن چندان ساده نبود، اما تجربه‌ای که در آن کسب کردم را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم.»

1: 3 یعقوب از امتحان ایمان شما سخن می‌گوید. او ایمان را همچون یک فلز گرانبها می‌داند که کیمیاگر (خدا) سعی در اطمینان یافتن از اصالت آن دارد. فلز در معرض آتش جفاها، بیماری، رنج یا غم قرار می‌گیرد. ما بدون مشکلات هیچگاه صبر کسب نخواهیم کرد. حتی مردم دنیا نیز می‌دانند که مشکلات شخصیت را تقویت می‌کند. چارلز کترینگ (Charles Kettering) کارخانه‌دار بزرگ گفته است، «مشکلات بهای پیشرفت هستند. برای من چیزی جز مشکلات نیاورید. اخبار خوش مرا ضعیف می‌کند.»

1: 4 «لکن صبر را عمل تام خود باشد.» گاهی اوقات، هنگامی که مشکلات می‌آیند ما ناامید شده و برای حل مشکلات، تصمیمات عجولانه‌ای اتخاذ می‌کنیم. به عنوان مثال، به جای اینکه درباره این موضوع با خداوند مشورت نمائیم، فوراً نزد پزشک رفته و مقادیر زیادی دارو را در حلقمان فرو می‌کنیم تا خود را تسکین دهیم. ما با این کار، در واقع در برابر نقشه خدا برای زندگی خود مانع ایجاد می‌کنیم و پیش از اینکه نقشه خاص او برای ما عملی شود باید تجربیات عظیم‌تری را پشت سر بگذاریم. ما نباید مانع پیشرفت صبر در زندگی خود شویم. با همکاری با خدا بالغ می‌شویم و در الطاف روح القدس کمبودی نخواهیم داشت.

به هنگام سپری کردن این تجربیات هیچگاه نباید دلسرد و ناامید شویم. هیچ مشکلی برای پدر ما آنقدر بزرگ نیست. برخی از مشکلات در زندگی هیچگاه برداشته نمی‌شوند. ما باید آنها را بپذیریم و ثابت کنیم که فیض او ما را کافی است. پولس از خداوند سه بار خواست ناتوانی جسمی او را بردارد. خداوند آن را شفا نداد، اما به پولس فیضی بخشید که آن را تحمل کند. (دوم قرن‌تیاں 12: 8 - 10)

هنگامی که در زندگی با مشکلاتی روبرو می‌شویم که یقین داریم خدا نمی‌خواهد آنها را بردارد، باید تسلیم اراده او باشیم. نویسنده مستعد اما نابینای این سرود، یک دختر هشت ساله است:

چقدر خوشبختم من

گرچه نمی‌بینم؛

تقدیر بر این بوده که در این دنیا

خشنود باشم

برکات بسیاری نصیبم شده

که دیگران از آن بی‌بهره‌اند

نه می‌توانم گریه کنم و نه افسوس بخورم و نه می‌خواهم

چرا که نمی‌بینم

هرگاه که تسلیم اراده خدا می‌شویم، سلامتی نصیب ما می‌شود.

برخی مشکلات به محض اینکه از آنها درسهایی می‌آموزیم برداشته می‌شوند. کیمیاگر به محض اینکه انعکاس تصویر خود را در فلز گداخته می‌بیند، آتش را خاموش می‌کند. اکثر ما این حکمت را نداریم که از دیدگاه خدا به فشارهای زندگی نگاه کنیم. ما یک دیدگاه کوتاه بینانه را اتخاذ کرده و خود را با رنج و عذابی که در راه است مشغول می‌سازیم. ما فراموش می‌کنیم که هدف خدا این است که توسط مشکلات ما را وسعت دهد. (مزمور 1: 4)

1: 5 ما نباید با حکمت خود با مشکلات زندگی مقاومت کنیم. اگر به هنگام تجربیات، بینش روحانی نداشته باشیم، باید نزد خدا رفته و در مورد جهل و سرگردانی خود به او بگوییم. پس تمام کسانی که در پی اهداف خدا در تجربیات هستند به سخاوت می‌یابند. و نباید نگران باشند که خدا آنها را سرزنش نماید؛ هنگامی که تعلیم‌پذیر و مطیع هستیم او خشنود می‌شود. هیچیک از ما حکمت نداریم. کتاب مقدس درباره مشکلات بی‌شماری که در زندگی ما پدید می‌آید پاسخ واضحی نمی‌دهد. کلام خدا با جملات و عبارات طولانی به حل این مشکلات نمی‌پردازد، اما اصول جامعی را به ما ارائه می‌کند. ما باید این اصول را در مورد مشکلاتی که هر روزه پدید می‌آیند به کار گیریم. به همین علت به حکمت نیاز داریم. حکمت روحانی راه حل عملی تعالیم خداوندمان برای مشکلات روزمره ما است.

1: 6 - 8 ما باید به ایمان و بدون شک به خدا نزدیک شویم. ما باید ایمان داشته باشیم که او ما را محبت کرده و حفظ خواهد نمود، و برای او چیزی غیرممکن نیست. اگر در نیکویی و قدرت او تردید به دل راه دهیم، به هنگام مشکلات ثبات نخواهیم داشت. ممکن است لحظه‌ای با آرامش به وعده‌های او اطمینان کنیم، اما روز بعد احساس می‌کنیم که خدا ما را فراموش کرده است. ما همچون موج دریا خواهیم بود، تا به ارتفاع زیادی برمی‌خیزیم، سپس دوباره به سطح پست باز می‌گردیم - متلاطم و ناآرام. خدا با ایمانی که میان خوش‌بینی و بدبینی در نسان است جلال نمی‌یابد. او به افراد دودل و بی‌ثبات بینش الهی نمی‌دهد. (آیات 7 و 8) در آیات 5 - 8، منشأ حکمت خدا است: حکمت به دعا حاصل می‌شود؛ و برای هم مهیا است؛ حکمت بی‌منت و سخاوتمندانه عطا می‌شود؛ شرط مهم این است که به ایمان سوال شود و هرگز شک به دل راه نیابد.

1: 9 در نگاه اول به نظر می‌رسد آیات 9 - 11 می‌خواهند موضوعی کاملاً جدید را مطرح نمایند، یا حداقل چند عبارت داخل پرانتز هستند. اما با اینحال یعقوب با به دست دادن برخی مثالهای خاص موضوع تجربیات مقدس را ادامه می‌دهد. هرگاه انسانی فقیر و یا غنی است، او می‌تواند از بحرانها و تنگیهای زندگی منفعت‌های روحانی پایداری حاصل نماید. به عنوان مثال،

هنگامی که یک برادر مسکین خود را ناراضی و ناامید می‌بیند، می‌تواند همیشه شادی نماید که وارث خداوند است، و در واقع هم ارث با عیسی مسیح است. او می‌تواند در این حقیقت تسلی یابد که همه چیز از آن او است، و او از آن مسیح و مسیح از خداست. احتمالاً برادر مسکین هیچ کنترلی بر شرایط پست خود ندارد. دلیلی ندارد که او را تنبل یا بی‌ملاحظه دانست. اما خدا شایسته دید او را در قشر پایین قرار دهد و این همان جایی است که او تاکنون بوده است. شاید اگر ثروتمند بود، هیچگاه مسیح را نمی‌پذیرفت. حال که او در مسیح است، پس به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک است. او باید چه کند؟ آیا او باید نسبت به وضعیت خود اعتراض نماید؟ آیا باید تلخ شود یا حسادت کند؟ خیر، او باید، شرایطی که بر آنها هیچ تسلطی ندارد را از خدا بپذیرد و در برکات روحانی خود شادی نماید. بسیاری از مسیحیان پا را از زندگی خود فراتر گذاشته و نسبت به جنسیت، سن، قد، و حتی خود زندگی اعتراض می‌کنند.

دخترانی که به بازی بیسبال علاقه دارند آرزو می‌کنند که پسر بودند. جوانان آرزو می‌کنند مسن‌تر بودند، و پیران می‌خواهند جوان‌تر باشند. افراد کوتاه قد بر بلند قدها حسادت می‌کنند، و بلند قدها آرزو دارند که اینقدر توی چشم نباشند. حتی برخی می‌گویند: «آرزو داشتم که بمیرم!» تمام اینها ناپسند است! دیدگاه مسیحی این است که چیزهایی که قابل تغییر نیستند را از خدا بپذیریم. آنها مشیت خدا برای ما هستند، و ما باید از آنها برای جلال او و برکت دیگران استفاده نماییم. ما باید همصدا با پولس رسول بگوییم: «به فیض خدا آنچه هستم، هستم.» (اول قرنتیان 15: 10) هنگامی که ناتوانی‌های خود را فراموش می‌کنیم و خود را وقف خدمت به دیگران می‌کنیم، پی خواهیم برد که افراد روحانی ما را برای آنچه که هستیم دوست خواهند داشت، و نه به عنوان مثال برای ظاهر ما.

1: 10، 11 سپس یعقوب به موضوع دولتمندان می‌پردازد. اما در کمال تعجب او نمی‌گوید: «دولتمند در ثروت خود فخر نکند.» بلکه او می‌گوید که دولتمند می‌تواند شادی کند که او فروتن شده است. او با ارمیا 9: 23، 24 اتفاق نظر دارد:

«حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خوش مفتخر نشود و دولتمند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من یهوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین به جا می‌آورم، زیرا خداوند می‌گوید: در این چیزها مسرور می‌باشم.»

در واقع انسان ثروتمند علت حقیقی شادی خود را باید در این بداند که داراییهایش از او گرفته شود. شاید دور شدن از تجارت او را به خداوند نزدیک نماید و یا اگر او یک مسیحی است، پس می‌تواند با آگاهی از این موضوع که در آسمان ثروتی بهتر و بادوام خواهد داشت، با شادمانی بپذیرد که ثروت او روزی تباه خواهد شد. (عبرانیان 10: 34) تقدیر بر این است که ثروت‌های زمینی تباه شوند، همچون گل علف (اشعیا 40: 6، 7) اگر انسانی چیزی جز ثروت این دنیا نداشته باشد، تمام نقشه‌هایش

در قبر به پایان خواهد رسید. یعقوب ناپایداری علف را برای به تصویر کشیدن فانی بودن انسان دولتمند و ارزش محدود ثروتهای او به کار می‌برد. او در میان راههای خود، پژمرده خواهد گردید. مسلماً مقصود این است که نه خورشید و نه باد سوزان می‌توانند بر ارزشهای روحانی تاثیر بگذارند. هر تجربه-ای که ما را از دل‌بستگی به چیزهای فانی دور سازد و در مقابل ما را به امور الهی وابسته کند، برکتی است که در لباس مبدل بر ما ظاهر می‌شود. پس همان فیضی که فروتنان را برمی‌افرازد، ثروتمندان را فروتن می‌سازد. هر دو برای ما مایه شادی است.

1: 12 یعقوب در پایان بحث خود درباره تجربیات مقدس، برای شخصی که متحمل رنجها می‌شود برکتی را اعلام می‌کند. هنگامی که این شخص ایستادگی کند یا متحمل تجربه شود، تاج حیات را خواهد یافت. تاج در اینجا نه آن تاج شاهی، بلکه آن تاج افتخار در پیروزی است، که در مقابل تخت داوری مسیح عطا می‌شود. مسلماً، هیچ از این موضوع به میان نیامده که پاداش متحمل شدن آزمایشها حیات ابدی است، اما کسانی که با شکیبایی متحمل می‌شوند به خاطر زندگیشان محترم شمرده شده و تجربه‌ای عمیق‌تر از حیات ابدی در آسمان خواهند داشت. پیاله هر کس در آسمان پر خواهد شد، اما اندازه پیاله‌ها با هم تفاوت خواهد داشت - ظرفیتهای گوناگون برای بهره‌مند شدن از آسمان - احتمالاً مقصود در عبارت تاج حیات همین است؛ بهره‌مندی بیشتر از جلال آسمانی.

حال بیایید این قسمت را در زندگی خود به کار بگیریم. هنگامی که اشکال گوناگون آزمایشها بر زندگی ما سرازیر شوند چه واکنشی از خود نشان خواهیم داد؟ آیا با تلخی از بداقبالی‌های زندگی شکایت می‌کنیم، و یا اینکه شادی کرده و از خداوند برای آنها تشکر می‌کنیم؟ آیا تجربیات خود را اعلان می‌کنیم و یا اینکه با آرامش آنها را متحمل می‌شویم؟ آیا در آینده زندگی می‌کنیم، به انتظار می‌نشینیم تا وضعیت بهتر شود، یا اینکه در زمان حال زندگی می‌کنیم، در پی آن هستیم که در تمامی وقایع دست خدا را ببینیم؟ آیا دایماً دلمان به حال خودمان می‌سوزد یا اینکه با یک زندگی سرشار از خدمت به دیگران خود را فراموش می‌کنیم؟

1: 13 اکنون موضوع وسوسه‌های نامقدس به میان می‌آید. (آیات 13 - 17) همانگونه که تجربیات مقدس خیر ما را می‌خواهند، وسوسه‌های نامقدس هم هدفشان این است که بدترین‌ها را برای ما به همراه بیاورند. یک چیز باید در اینجا کاملاً روشن شود. هنگامی که وسوسه می‌شویم که گناه کنیم، این وسوسه از سوی خدا نیست.

تا آنجایی که مسأله ایمان مطرح است، خدا انسانها را وسوسه نکرده و نمی‌آزماید، چرا که او هیچگاه انسان را وسوسه نمی‌کند که عملی بد و شریرانه انجام دهد. او هیچ ارتباطی با شریر ندارد، و او هیچگاه کسی را اغوا نمی‌کند که گناه کند.

1: 14 انسان همیشه می‌خواهد مسئولیت گناهان خود را از سر خود رفع نماید. اگر او بتواند خدا را سرزنش کند، درصد آن

خواهد بود که کار خود را با روانشناسی مدرن توجیه نماید. پس می‌گوید که گناه بیماری است. بدین طریق او درصدد گریختن از داوری برمی‌آید. اما گناه بیماری نیست؛ بلکه یک قصور اخلاقی است که انسان باید حساب آن را پس بدهد. برخی حتی سعی می‌کنند چیزهای بی‌جان را برای گناه خود سرزنش نمایند. اما چیزهای مادی فی‌النفسه گناه‌آلود نیستند. گناه از آنها ناشی نمی‌شود. هنگامی که یعقوب می‌گوید: «لکن هر کس در تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی را می‌کشد و فریفته می‌سازد»، در واقع ردپای شیر را تا به لانه‌اش دنبال می‌کند. گناه از درون ما نشأت می‌گیرد، از ذات کهنه، شریر، سقوط کرده و گناهکار ما. عیسی گفت: «زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها.» (متی 15: 19)

واژه‌ای که یعقوب برای شهوت در آیه 14 استفاده می‌کند می‌تواند بر اشاره به هر نوع خواهش چه خوب یا بد به کار رود. واژه خود از نظر اخلاقی خنثی است. اما برخی استثنائات این واژه در عهد جدید برای توصیف شهوات بد به کار رفته است، و در اینجا مقصود همین است. شهوت به زن شریری تشبیه شده است که جاذبه‌هایش را به نمایش می‌گذارد و قربانی‌های خود را اغوا می‌کند. همه ما وسوسه شده‌ایم. همه ما شهوات فاسد و خواهشهای ناپاکی داریم که دایما ما را به گناه کردن سوق می‌دهند. پس آیا ما قربانیان درمانده‌ایم، هنگامی که شهوت ما، ما را می‌کشد و فریفته می‌سازد؟ خیر، ما می‌توانیم تمام افکار گناه‌آلود را از ذهن خود بیرون کرده و بر موضوعاتی که پاک و مقدس هستند تمرکز نماییم. (فیلیپیان 4: 8) همچنین به هنگام وسوسه‌های شدید، می‌توانیم خداوند را صدا زده و به یاد آوریم که «اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می‌دود و ایمن می‌باشد.» (امثال 18: 10)

1: 15 اگر چنین است پس چرا گناه می‌کنیم؟ پاسخ اینجاست: پس شهوت آّبستن شده، گناه را می‌زاید. به جای اینکه فکر شریر را از ذهن بیرون کنیم، می‌توانیم آن را در ذهن پرورش داده از آن لذت ببریم. تن دادن به این افکار به رابطه جنسی تشبیه شده است. شهوت آّبستن می‌شود و نوزادی وقیح به نام گناه به دنیا می‌آید. که روش دیگر بیان این حقیقت است که اگر به عملی منع شده برای مدتی فکر کنیم، سرانجام آن را انجام خواهیم داد. تمام فرایند آّبستن شدن شهوت و زاییدن گناه در واقعه داود و بت شبع به تصویر کشیده شده است. (دوم سموئیل 11: 1 - 27)

یعقوب چنین می‌فرماید: **و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می‌کند.** گناه عقیم و غیر مولّد نیست؛ بلکه میوه خود را می‌آورد. این عبارت که **گناه، مرگ** را تولید می‌کند را می‌توان به چند روش گوناگون درک کرد. پیش از هر چیز، گناه آدم برای او و برای تمامی فرزندان مرگ جسمانی به همراه داشت. (پیدایش 2: 17) اما گناه به مرگ ابدی و روحانی - یعنی جدایی ابدی شخص از خدا و برکت - نیز منجر می‌شود. (رومیان 6: 23 الف) همچنین مفهوم دیگر این است که گناه منجر به مرگ ایماندار می‌شود. به عنوان مثال، در اول تیموتائوس 5: 6

می‌خوانیم بیوه‌زن ایمان‌داری که در عیاشی زندگی می‌کند، در حال حیات مرده است. یعنی اینکه او زندگی خود را تباه می‌سازد و به کلی از انجام هدفی که خدا به خاطر آن، او را نجات داده است ناکام می‌ماند. مشارکت نداشتن با خدا برای یک مسیحی یک نوع حیات مرده است.

1: 16، 17 چندان هم عجیب نیست که انسانهایی که گناه می‌کنند به جای خود، خدا را سرزنش نمایند. آنها در پاسخ به خالقشان می‌گویند: «چرا مرا اینگونه خلق کردی؟» اما این یک نوع خودفریبی است. تنها نعمات نیکو از خدا جاری می‌شود. در حقیقت، او منشأ هر بخشندگی خوب و نیکو است.

یعقوب خدا را پدر نورها توصیف می‌کند. در کتاب مقدس واژه پدر گاهی به معنای خالق یا منشأ است. (نگاه کنید به ایوب 38: 28) بنابراین خدا خالق و منشأ نورها است. اما مقصود از نورها چیست؟ مسلماً مفهوم اجسام آسمانی را در خود دارد - خورشید، ماه و ستارگان (پیدایش 1: 14 - 18؛ مزمور 136: 7) اما خدا منشأ تمام انوار روحانی نیز است. پس می‌توان او را منشأ تمام اشکال نور در جهان هستی دانست. که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. خدا با اجسام آسمانی‌ای که خود آفریده فرق دارد. آنها در معرض تغییرات مداوم هستند. اما او هیچگاه تغییر نمی‌کند. شاید یعقوب نه تنها به درخشندگی انحطاط‌پذیر خورشید و ستارگان، بلکه به رابطه تغییرپذیر آنها نسبت به محورهای سیاره ما نیز می‌اندیشد. تغییرپذیری ویژگی خورشید، ماه و ستارگان است. عبارت سایه گردش می‌تواند به معنای سایه‌ای که در اثر گردش ایجاد می‌شود باشد. احتمالاً اشاره‌ایست به سایه‌هایی که در اثر گردش زمین به دور خورشید ایجاد می‌شود. یا اشاره‌ایست به کسوف. به عنوان مثال کسوف هنگامی رخ می‌دهد که سایه ماه بر روی زمین می‌افتد. اما برای خدا موضوع کاملاً فرق دارد؛ هیچ تغییری در او نیست، یا سایه‌ای که در اثر گردش به وجود می‌آید. و بخشش‌های همچون خود او کامل است. بنابراین، محال است که او انسان را فریب دهد که گناه بکند. وسوسه از ذات شر خود انسان نشأت می‌گیرد.

بیایید ایمان خود را در مورد وسوسه‌های نامقدس آزمایش کنیم. آیا افکار شریر را در ذهن خود نگاه می‌داریم، آیا به سرعت آنها را دور می‌کنیم؟ هنگامی که گناه می‌کنیم آیا می‌گوییم که نتوانستیم مانع آن شویم؟ آیا هر گاه که وسوسه می‌شوییم گناهی انجام دهیم خدا را مقصر می‌دانیم؟

3. کلام خدا. (1: 18 - 27)

یعقوب از خدا به عنوان پدر نورها سخن گفته بود. اکنون او به ما یادآوری می‌کند که او پدر ما نیز است، و در خلقت وسیع خود نقش ویژه‌ای به ما داده است. ما می‌توانیم با اطاعت از کلام حقیقت نقش خود را به انجام برسانیم. (آیات 19 - 27)

1: 18 این عبارت نقشی که کلام خدا در تولد تازه ما ایفا نمود را خلاصه می‌کند. به مانند روح القدس. یعقوب به ما می‌گوید «او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود تا ما

چون نوبر مخلوقات او باشیم.» اراده خود - این عبارت به ما می‌گوید که چه چیز او را بر آن داشت تا ما را نجات دهد. او مجبور نبود که این کار را بر حسب شایستگی‌های ما انجام دهد. او این کار را بر حسب اراده آزاد خود انجام داد. محبت او نسبت به ما نه بر حسب شایستگی ما بود و نه ما در طلب آن بودیم، و نه ما آن را خریدیم. بلکه کاملاً به خواست خود او بود. این باید ما را به پرستش وا دارد! او ما را تولید نمود - این حقیقت تولد تازه را توصیف می‌کند. ما با این تولید روحانی، فرزندان او شدیم - رابطه‌ای که هیچگاه تغییر نخواهد پذیرفت. زیرا هیچگاه یک تولد باطل نخواهد شد. به وسیله کلام حق - کتاب مقدس وسیله‌ای برای تولد تازه است. کتاب مقدس در هر تولد تازه اصیل نقش دارد، حال چه به طور مکتوب باشد یا شفاهی. ما جدای از کلام خدا، راه نجات را نخواهیم شناخت. درحقیقت، ما حتی نمی‌دانستیم که نجات مهیا است!

تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم - سه مفهوم لارز در واژه نوبر به چشم می‌خورد.

ابتدا اینکه، نوبر یک حصاد اولین دسته از دانه‌های رسیده بود. مسیحیانی که یعقوب برای آنها این رساله را می‌نوشت، از اولین ایمانداران مسیحیت قرن اول بودند. مسلماً، تمام ایمانداران نوبر مخلوقات او هستند، اما مقصود اولیه، مسیحیان یهودی‌ای بودند که یعقوب برای آنها این رساله را می‌نوشت. دوم، نوبرها، همه به خاطر سخاوت خدا و به او تقدیم می‌شد، چرا که هر چه از سوی او می‌آید، از آن او است. پس، تمام ایمانداران باید خود را همچون قربانی زنده به خدا تقدیم نمایند. (رومیان 12: 1، 2) سوم اینکه، نوبرها ضمانتی بودند بر حصاد کاملی که در راه است. یعقوب خوانندگان خود را به اولین دسته‌های گندمی که در حصاد مسیح به دست می‌آید تشبیه می‌کند. انسانهای قرون بعدی راه آنها را ادامه می‌دادند، اما آنها به عنوان قدیسان نمونه‌ای بودند که نوبر خلقت تازه را منعکس می‌ساختند. بالاخره خداوند زمین را با افرادی دیگر همچون آنها پر خواهد ساخت. (رومیان 8: 19 - 23) حصاد کامل هنگامی واقع می‌شود که خداوند عیسی بازگردد تا بر زمین سلطنت نماید. در این حین، همانگونه از مسیح اطاعت نمایند که تمام دنیا به هنگام سلطنت هزارساله تسلیم او است. و گرچه این عبارت در وهله اول به مسیحیان قرن اول اشاره می‌کند، اما برای هر یک از ما که نام مسیح را جلال می‌دهیم کاربرد دارد.

19: الف- ادامه این باب راه‌کارهایی عملی برای این موضوع که چگونه می‌توانیم نوبر مخلوقات او باشیم به دست می‌دهد. این آیه عدالت عملی را بیان می‌کند، عدالتی که باید از ویژگی تمام کسانی که توسط کلام حق متولد می‌شوند باشد. ما می‌دانیم که کلام ما را متولد نموده است تا حقیقت خدا را ظاهر سازیم. بنابراین، بیایید مسئولیت خود را انجام دهیم.

ما باید در شنیدن تند باشیم. این فرمان غیرمنتظره است، و رنگ و بوی مزاج دارد. منظور این نیست که «عجله کن و گوش کن!» مقصود این است که ما باید آماده شنیدن از کلام خدا

باشیم، و نیز آماده شنیدن درباره هر راهنمایی و مشورت الهی. ما باید از روح القدس تعلیم بپذیریم. باید در گفتن آهسته باشیم. واقعا جای بسی شگفتی است که چقدر یعقوب درباره سخن گفتن ما حرف برای گفتن دارد! او به ما هشدار می‌دهد که مراقب سخنان خود باشیم. حتی طبیعت نیز این را به ما می‌آموزد. اپیکتتوس (Epictetus) سالها پیش دریافت که: «طبیعت به انسان یک زبان داده است، اما دو گوش، تا دو برابر سخنان خود از دیگران بشنویم.» سلیمان با تمام وجود با یعقوب موافق بود. او گفته است: «هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.» (امثال 13: 3) کسانی که بی‌اراده سخن می‌گویند، سرانجام از کلام تخطی می‌کنند.

1: 19 ب، 20 ما باید در خشم سست باشیم. انسانی که تندمزاج است عدالتی که خدا از فرزندان خود انتظار دارد را به عمل نمی‌آورد. کسانی که زود به خشم می‌آیند شهادت خوبی از مسیحیت باقی نمی‌گذارند. هنوز هم این موضوع درست است که «کسی که دیرغضب باشد از جبار بهتر است، و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیرکننده شهر افضل است.» (امثال 16: 32)

1: 21 راه دیگری برای اینکه خود را همچون نوبرهای مخلوقات او ظاهر سازیم، این است که هنجاست و افزونی شر را از خود دور کنیم. این گناهان همچون جامه‌های چرکینی است که باید یک بار برای همیشه آنها را کنار بگذاریم. نجاست شامل هر شکل از ناپاکی، چه روحانی و چه ذهنی و یا جسمی است. عبارت «افزونی شر» را می‌توان اشاره‌ای دانست به اشکال شرارتی که هنوز از دوران بی‌ایمانی بر جای مانده است. می‌تواند اشاره‌ای باشد به گناهایی که از بطن زندگی ما جاری شده و زندگی دیگران را نیز در برمی‌گیرد. و یا شاید اشاره‌ای باشد به شرارت فراوان، که در این مورد یعقوب از افزونی شرارت سخن نمی‌گوید، بلکه ماهیت گناهکاری که شریر دارد. روی هم رفته مقصود روشن است. برای دست یافتن به حقیقت کلام خدا باید از نظر اخلاقی پاک باشیم.

شرط دیگر رسیدن به حقیقت الهی، فروتنی است. همچنین می‌توان کتاب مقدس را بخوانیم بدون اینکه اجازه دهیم با ما حرف بزند. ما می‌توانیم بدون اینکه از آن تأثیر بپذیریم به شکلی آکادمیک به مطالعه آن پردازیم. غرور و سرسختی و گناهان ما می‌تواند ما را نسبت به کلام خدا بی‌اعتنا سازد. تنها کسانی که قلب مطیع، و روحی متواضع دارند می‌توانند انتظار داشته باشند که بهترین منفعت را از کلام خدا می‌برند. «مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد.» (مزمور 25: 9) «اما به این شخص که مسکین و شکسته‌دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد.» (اشعیا 66: 2)

یعقوب از کتاب مقدس به عنوان کلام کاشته شده که قادر است جانهای شما را نجات بخشد، یاد می‌کند. مقصود این است که هنگامی که شخص مسیحی تولد تازه می‌یابد، کلام تبدیل به بیعانه‌ای مقدس در زندگی او می‌شود. توضیحات اضافی ترجمه RV می‌نویسد: «کلام درون‌زاد.» این کلام قادر است جانها را نجات

بخشد. کتاب مقدس وسیله‌ای است که خدا در تولد تازه به کار می‌برد. او کلام را نه تنها برای نجات دادن جان از عقوبت گناه، بلکه برای رهایی بخشیدن از قدرت گناه نیز به کار می‌برد. او کلام را نه تنها برای رهایی ما از لعنت ابدی، بلکه برای رهایی از زیان‌های این زندگی نیز به کار می‌برد. تردیدی نیست که این امر بیانگر جنبه مداوم نجاتی است که یعقوب در آیه 21 از آن سخن می‌گوید.

1: 22 فقط کافی نیست که کلام کاشته شده را بپذیریم؛ باید از آن اطاعت نماییم، از اینکه تنها کلام را داشته باشیم و یا همچون آثار ادبی آن را مطالعه کنیم، هیچ منفعتی عایدمان نمی‌شود. باید اشتیاقی عمیق به شنیدن از خدا داشته باشیم و نیز اشتیاقی بی‌چون و چرا برای انجام هر آنچه که او می‌گوید. ما باید کتاب مقدس را به عمل تبدیل کنیم. کلام خدا در زندگی ما جسم بپوشد. هیچگاه نباید بدون اینکه اجازه دهیم کتاب مقدس در زندگی ما تحول ایجاد کند به مطالعه بپردازیم. تا هنگامی که دانش ما از کلام خدا ما را هر چه بیشتر به شباهت خداوند عیسی درنیآورد، اگر ادعا کنیم که به کلام خدا علاقه داریم و یا حتی وانمود کنیم که دانشجوی کتاب مقدس هستیم، این امر یک نوع خودفریبی محسوب می‌شود. اگر بدون اینکه از کلام خدا اطاعت نماییم دانش ذهنی ما از کتاب مقدس می‌تواند به جای برکت ما را در دام بیندازد. اگر دایما آنچه را که باید انجام دهیم، بیاموزیم، ولی آن را انجام ندهیم، افسرده، ناکام و سنگدل می‌شویم. «عقیده بدون عمل تبدیل به ناکامی می‌شود.» همچنین ما نسبت به خدا مسول‌تر می‌شویم. ترکیب درست و ایده‌آل این است که کلام را هم بخوانیم و هم از آن اطاعت کنیم.

1: 23، 24 هر کسی که کلام را می‌شنود اما تغییری در رفتار خود ایجاد نمی‌کند شخصی را ماند که هر روز صبح نگاهی به آینه می‌اندازد اما پس از اندکی فراموش می‌کند که چه دیده است. اما از آینه یا از نگاه کردن به آن هیچ حاصلی نمی‌برد. مسلماً برخی چیزها در تیپ ظاهری ما قابل تغییر نیستند. اما حداقل باید نسبت به آنچه می‌بینیم فروتن باشیم! وقتی آینه می‌گوید: «بشوی»، «اصلاح کن»، یا «شانه بزن» یا «مسواک بزن» حداقل آنچه را که گفته است می‌توانیم انجام دهیم. در غیر این صورت آینه عملاً هیچ نفعی به حال ما ندارد. بسیار سهل است که هر از چند گاهی و یا حتی از روی حس وظیفه-شناسی کتاب مقدس را بخوانیم اما هیچ تأثیری از آن نپذیریم. ما می‌فهمیم که باید چگونه باشیم اما بی‌درنگ فراموش می‌کنیم و طوری زندگی می‌کنیم که گویی کامل هستیم. این خود بزرگ‌بینی مانع از پیشرفت روحانی ما می‌شود.

1: 25 در مقابل انسانی قرار دارد که به کلام خدا چشم می‌دوزد و بر حسب عادت به آن جامه عمل می‌پوشاند. نگاه‌های متفکرانه او پیامدهایی عملی در زندگی او دارد. در نظر او کتاب مقدس شریعت کامل آزادی است. احکام آن برای او سنگین نیست. بلکه دقیقاً به او می‌گویند که طبیعت تازه او مایل به

انجام چه کاری است. او با اطاعت کردن، از سنت‌های انسانی و منطق نفسانی رهایی می‌یابد. حقیقت او را آزاد می‌کند. این انسانی است که از کتاب مقدس نفع می‌برد. او آنچه را که خوانده است فراموش نمی‌کند. بلکه در پی آن است که آنها را در زندگی روزمره عملی سازد. اطاعت کودکانه او برکات بی‌شماری برای زندگی‌اش به همراه خواهد داشت. او در عمل خود مبارک خواهد بود.

1: 26، 27 حتی پرستش و پرستش صاف و بی‌عیب در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند. پرستش (Religion) در اینجا به معنای آن دسته از الگوهای ظاهری رفتار است که با اعتقادات مذهبی ارتباط دارند. پرستش بیشتر به اشکال ظاهری می‌پردازد تا روحیه درونی. یعنی تجلیات ظاهری اعتقادات در پرستش و خدمت و نه صرف اعتقاد داشتن به آموزه‌ها.

اگر کسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است، اما نتواند عنان خود را مهار کند... پرستش او باطل است. شاید او انواع رسوم مذهبی را به جا آورد تا نشان دهد که شخصی است بسیار مذهبی. اما او خود را فریب می‌دهد. خدا با رسم و رسوم راضی نمی‌شود؛ بلکه از دینداری عملی در زندگی خشنود می‌شود.

یک زبان عنان گسیخته فقط نمونه‌ای است از پرستش باطل. هر رفتاری که با ایمان مسیحی مغایرت داشته باشد بی‌ارزش است. این موضوع به داستان بقالی شباهت دارد که ظاهراً یک کلاهبردار متدین بود. او در آپارتمانی که بالای فروشگاهش بود زندگی می‌کرد. هر روز صبح او دستیار خود را صدا می‌زد: «ژان!

»

«بله، قربان.»

«توی شیر آب ریختی؟»

«بله، قربان.»

«کره‌ها رو رنگ زدی؟»

«بله قربان.»

«توی قهوه‌ها کاسنی ریختی؟»

«بله قربان.»

«خیلی خوب. پس برای رازگهان بیا بالا!»

یعقوب می‌گوید چنین پرستشی باطل است.

خدا در پی شکل عملی دینداری است که دلش به حال دیگران می‌سوزد و زندگی شخص را پاک نگاه می‌دارد. یعقوب نمونه پرستش صاف و بی‌عیب را در کسانی می‌بیند که به دیدار یتیمان و بیوه‌زنان می‌رود و خود را از آرایش دنیا مصون نگاه می‌دارد.

به بیانی دیگر، تأثیرات عملی تولد تازه در «اعمال فیض-آمیز و سلوک در جدایی از دنیا» دیده می‌شوند. گای کینگ (Guy King) این ویژگی‌ها را محبت و تقدس عملی می‌داند: ما باید ایمان را با سوالات زیر بیازماییم:

آیا با فروتنی کلام خدا را می‌خوانم تا خدا مرا توبیخ نموده، تعلیم دهد، و مرا دگرگون سازد؟ آیا اگر زبانم را مهار کنم مضطرب می‌شوم؟ آیا بر خشم خود غلبه کرده یا بر آن تسلط دارم؟ هر گاه که شخصی لطیفه‌ای بی‌ادبانه می‌گوید چه عکس-

العملی نشان می‌دهم؟ آیا ایمان من خود را در کمک به کسانی که قادر نیستند لطف مرا تلافی کنند متجلی می‌شود؟

4. نکوهش جانب‌داری. (2: 1 - 13)

نیمه اول باب 2 جانب‌داری از دیگران را نکوهش می‌کند. طرف‌داری کاملاً با الگویی که خداوند به دست داده و یا با تعالیم عهد جدید مغایرت دارد. در مسیحیت هیچ جایی برای تبعیض و طرف‌داری وجود ندارد.

2: 1 پیش از هر چیز این عمل به طور مشخص منع شده است. توجه کنید که ابتدا این تذکر خطاب به ایمانداران نوشته شده است؛ چرا که این قسمت با عبارت «ای برادران من» آغاز می‌شود. ایمان خداوند ما عیسی مسیح اشاره ایست به ایمان مسیحی. مسأله بر سر توکل کردن به او نیست، بلکه حقیقتی که او به ما داده است. با کنار هم چیدن این مفاهیم در می‌یابیم که یعقوب می‌گوید: «ای برادران من، در ایمان مسیحی خود، از کسی جانب‌داری نکنید.» فخر فروشی و تبعیض قائل شدن کاملاً با مسیحیت حقیقی مغایرت دارند. نوکر صفتی در حضور پرجلال خداوند جایی ندارد. خوار شمردن دیگران به خاطر نژاد، جنسیت، یا فقر عملی مغایر با ایمان است. این امر با دیگر قسمت‌های عهد جدید متناقض نیست، قسمت‌هایی که به ایمانداران تعلیم داده می‌شود که به حاکمان، اربابان، بزرگان و والدین خود احترام بگذارند. برخی روابط را خدا مقرر کرده است و باید آنها را به رسمیت بشناسیم. (رومیان 13: 7) در این عبارت موضوع بر سر چاپلوسی و فرمانبرداری دیگران به خاطر لباس فاخر و یا برترین‌های ظاهری آنها است.

2: 2 - 4 این موضوع با تصویر واضحی که یعقوب در آیات 2 - 4 به دست می‌دهد مورد تأیید قرار می‌گیرد. گای کینگ (Guy King) به درستی این قسمت را «راهنمای کوتاه‌بین» نامیده است. محل وقوع جماعت محلی مسیحیان است. شخصی با ظاهری متمایز از دیگران و با لباسی فاخر و نیز انگشتی زرین داخل می‌شود. راهنما در مقابل تعظیم می‌کند و سپس میهمان برجسته را به صندلی فاخری که در جلو قرار دارد هدایت می‌کند. به محض اینکه راهنما به درب ورودی باز می‌گردد، می‌بیند که میهمانی دیگر نیز آمده است. این بار او شخص فقیر با ظاهری ژنده وارد می‌شود. (عبارت پوشاک ناپاک بدین معنا نیست که لباس‌های او نیاز به شستشو دارد. او با توجه به شرایط بد زندگی خود، لباسی حقیر بر تن دارد). این بار راهنما سعی می‌کند با راهنمایی کردن آن شخص به ردیف‌های آخر و یا نشان دادن او بر روی زمین و یا حتی در مقابل صندلی خود باعث شرمساری جماعت حاضر نشود. به نظر محال است که کسی چنین کاری انجام دهد. بیشتر ترجیح می‌دهیم که این واقعه برعکس شود. اما هنگامی که به قلب خود می‌نگریم، می‌بینیم که غالباً چنین تبعیض‌های ظاهری را در میان خود انجام می‌دهیم، و بدینسان داوران خیالات فاسد می‌شویم. شاید پر واضح‌ترین نمونه این موضوع در کلیسا تبعیضی است که در حق نژادها و رنگ‌های دیگر انجام می‌شود. ایمانداران

سیاه‌پوست در بسیاری از مواقع از حقوق خود محروم شده‌اند و یا اینکه حداقل با روی خوش با آنها برخورد نشده است. یهودیانی که به مسیحیت ایمان می‌آورند از صمیم قلب پذیرفته نمی‌شوند. مسیحیان شرقی به انواع گوناگون طعم تبعیض را چشیده‌اند. باید اذعان داشت که مشکلات نژادی بسیاری در روابط نژادی انسانها وجود دارد. اما شخص مسیحی باید نسبت به اصول الهی وفادار باشد. وظیفه او این است که به حقیقت جامه عمل بپوشاند، این حقیقت که همه ایمانداران در مسیح یک هستند.

2: 5، 6 الف - جانب‌داری کاملاً با ایمان مسیحی مغایرت دارد. یعقوب در آیات 5 - 13 به این موضوع اشاره می‌کند. او چهار دلیل می‌آورد که چرا برای یک ایماندار ناخوشایند است که از ثروتمندان جانب‌داری کند و فقیران را خوار بشمارد.

پیش از هر چیز، این مسأله به منزله بی‌حرمت ساختن شخصی است که خدا برای او احترام قایل است. خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولت‌مند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشنوند. فقیران برگزیدگان، نخبگان، و وارثان و محبان خدا هستند. در کتاب مقدس بارها می‌خوانیم که این فقیران هستند که در زیر بیرق مسیح صف‌آرایی می‌کنند نه ثروتمندان - خداوندمان خود گفته است، «فقیران بشارت می‌شنوند.» (متی 11: 5) مردم عادی هستند که با خوشحالی از او می‌شنوند، و نه ثروتمندان و اعیان. (مرقس 12: 37) اعیان بسیاری خوانده نشده‌اند، بلکه نادانان، ضعیفان، خوارشدگان، و فراموش‌شدگان. (اول قرن‌تیان 1: 26 - 29) ثروتمندان معمولاً ایمان‌چندان محکمی ندارند، زیرا بیشتر بر ثروت خود تکیه می‌کنند تا خداوند. از سویی دیگر، خدا فقیران را برگزیده است تا در ایمان دولت‌مند باشند. نگاهی اجمالی بر شهروندان پادشاهی روشن می‌سازد که غالباً فقیران در ملکوت او بوده‌اند. آنها در پادشاهی او جایگاهی والا و پر از جلال کسب خواهند نمود. پس چقدر احمقانه و خطرناک است که کسانی را که روزی در پادشاهی خداوند و نجات دهنده ما برافراشته می‌شوند، حقیر بشماریم.

2: 6 ب - دلیل دیگر برای احمقانه بودن جانب‌داری از ثروتمندان این است که آنها تنها طبقه‌ای هستند که معمولاً قوم خدا را آزار می‌دهند همین ثروتمندان هستند. این استدلال در اینجا کمی گیج‌کننده می‌آید. تردیدی در آیات قبل مقصود از ثروتمندان، ثروتمندان ایماندار بود. و ثروتمندان که در آیه 6 ذکر شده‌اند ایماندار نیستند. مقصود یعقوب این است: «چرا از مردم به خاطر اینکه ثروتمند هستند جانب‌داری می‌کنید؟ اگر آنها را احترام می‌کنید، در واقع کسانی را احترام می‌کنید که همیشه از اولین کسانی بوده‌اند که بر شما ستم کرده و شما را در محکمه‌ها می‌کشند.» کالون با این عبارت نشان داد که جان کلام را دریافته است، «چرا به جلادان خود احترام می‌گذارید؟»

2: 7 دلیل سوم، برای احمقانه بودن جانب‌داری از ثروتمندان این است که آنها معمولاً در مورد نام مسیح سخنان زشت و زننده‌ای به زبان می‌آورند. این نام نیکویی است که بر ایمانداران

نهاده شده است - مسیحیان، یا پیروان مسیح. گرچه سرکوفت زدن نام مسیح که معمولا ویژگی ثروتمندان است، گناه نیست، اما با اینحال حقیقت دارد که آنانی که بر ایمانداران فقیر جفا می-رسانند، غالبا با سخنانی شرم آور بر علیه نجاتدهنده این کار را انجام می‌دهند. پس چرا نسبت به کسانی که صرفا به خاطر اینکه ثروتمند هستند، احترام خاصی قائل شوند؟ معمولا خصلتهای ثروتمندان باعث احترام خداوند عیسی نمی‌شوند. عبارت «به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است.» را می‌توان چنین ترجمه کرد: «آن نام نیکویی که بر شما نهاده شده است.» برخی می-گویند این اشاره ایست به تعمید مسیحی. ایمانداران در نام خداوند عیسی تعمید می‌گیرند. این همان نامی است که معمولا ثروتمندان بر آن کفر می‌گویند.

2: 8 چهارمین دلیل یعقوب این است که جانبداری از دولت‌مندان تخطی از این شریعت است که «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما.» این حکم، شریعت ملوکانه نامیده شده است، زیرا شریعت پادشاه است و به همین سبب او شاه تمام شریعتها است. شاید آن راهنما برای جانبداری از ثروتمندان چنین استدلال بیاورد که او نیز می‌خواست همسایه خود را مثل نفس خود محبت نماید. اما این بهانه‌ای برای بدرفتاری با فقیران نیست. اگر واقعا همسایگان خود را همچون خودمان محبت نماییم، با آنان همانگونه رفتار خواهیم کرد که دوست داریم با ما چنین رفتار شود. مسلما ما نمی‌خواهیم از این که فقیر هستیم خوار شماره شویم. پس نباید به این دلیل دیگران را کوچک بشماریم. مسلما این تعلیم در میان تمام تعالیم کتاب مقدس انقلابی-ترین تعلیم است - «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما.» یعنی چه! یعنی اینکه همانگونه که به خود اهمیت می‌دهیم برای دیگران نیز اهمیت قائل شویم. ما باید داراییهای خود را با کسانی که همچون ما وضعیت مالی مناسبی ندارند، تقسیم نماییم. و گذشته از اینها، ما باید تمام تلاش خود را بکنیم تا برای آنها این فرصت را فراهم کنیم که نجات دهنده مبارک ما را بشناسند. غالبا تصمیمات ما بر این مبنا است که چگونه تحت تاثیر احساسات خود قرار می‌گیریم. ما خود محور هستیم. معمولا به امید دریافت پاداش، چه پاداش مادی و چه پاداش اجتماعی به ثروتمندان کمک می‌کنیم. فقیران را نادیده می‌انگاریم زیرا چندان امیدوار نیستیم که منفعتی حاصل نماییم. شریعت ملوکانه چنین سوء استفاده از دیگران را منع می‌کند. شریعت به ما تعلیم می‌دهد که همسایگان خود را همچون خودمان محبت کنیم. و اگر بپرسیم «همسایه من کیست؟» از داستان سامری نیکو (لوقا 10: 29 - 37) می‌آموزیم که همسایه ما می‌تواند هر کسی که نیازمند کمک است باشد.

2: 9 ظاهربینی تخطی از شریعت ملوکانه است. این عمل هم گناه است و هم تخطی. گناه یعنی عدم انطباق با اراده خدا، ناکامی در انجام معیارها. تخطی یعنی شکستن شریعت یا قانونی که بر همه آشکار است. برخی اعمال گناه آلود هستند، زیرا اساسا و ذاتا اشتباه هستند. اما هنگامی از این اعمال تخطی

می‌شود که شریعتی آنها را منع کرده باشد. ظاهرینی گناه است زیرا ذاتا عملی است اشتباه، اما تخطی نیز محسوب می‌شود چرا که شریعت انجام آن را منع می‌کند.

2: 10 شکستن قسمتی از شریعت به معنای زیرپا گذاشتن همه آن است. شریعت همچون زنجیر است که ده حلقه دارد. با شکستن یک حلقه تمام زنجیر شکسته می‌شود. خدا اجازه نمی‌دهد احکامی که خود دوست داریم را نگاه داریم، و دیگر احکام را زیرپا بگذاریم.

2: 11 همان خدایی که زنا را منع کرده است، قتل را نیز منع نموده. شاید انسانی زنا نکرده باشد، اما قتل مرتکب شده باشد. آیا او از شریعت تجاوز نکرده است؟ مسلم بلی! روح شریعت این است که همسایه خود را همچون خود محبت نماییم. مسلما زنا تخطی از شریعت است، اما قتل هم تجاوز از شریعت محسوب می‌شود. و نیز تبعیض و فخر فروشی. اگر هر یک از این گناهان را مرتکب شویم از انجام احکام شریعت باز می‌مانیم.

ملاحظات بر ده فرمان

اکنون باید بحث خود را متوقف کرده و به شکلی اساسی که این قسمت از رساله یعقوب با آن مواجه است بپردازیم. مسأله این است: «آیا مسیحیان زیر شریعت هستند یا خیر؟» مسلما چنین به نظر می‌رسد که یعقوب ده فرمان را بر مسیحیان تحمیل می‌کند. او به وضوح به فرمان ششم و هفتم که قتل و زنا را منع می‌کند اشاره می‌کند. همچنین در عبارت «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما.»، حداقل پنج فرمان را در آن خلاصه می‌کند. با اینحال قرار دادن ایمانداران در زیر شریعت، به عنوان یک قائده زندگی، با دیگر قسمتهای عهد جدید همچون رومیان 6: 14 «زیر شریعت نیستند، بلکه زیر فیض»؛ رومیان 7: 6 «از شریعت آزاد شده ایم»؛ رومیان 7: 4 «شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید.» (همچنین نگاه کنید به غلاطیان 2: 19؛ 3: 13، 24، 25؛ اول تیموتائوس 1: 8، 9؛ عبرانیان 7: 19) این حقیقت که مسیحیان زیر ده فرمان نیستند به وضوح در دوم قرنتیان 3: 7 - 11 بیان شده است.

پس چرا یعقوب شریعت را بر ایمانداران دوره فیض تحمیل می‌کند؟ پیش از هر چیز، مسیحیان زیر شریعت به عنوان یک قائده زندگی قرار ندارند. مسیح، و نه شریعت، الگوی ایمانداران است. جایی که شریعت است، حتما مجازات است. مجازات زیرپا گذاشتن شریعت مرگ است. مسیح مرد تا مجازات شکستن شریعت را بپردازد. از این رو آنانی که در مسیح هستند از شریعت و عقوبت آن رهایی یافته‌اند. اما برخی از اصول شریعت، ارزشهای پایدار محسوب می‌شوند. این مفاهیم برای تمام انسانها در هر عصری صادق است.

بتپرستی، زنا، قتل و دزدی اصولا و ذاتا اشتباه هستند. آنها چه برای ایمانداران و چه بی‌ایمانان اشتباه هستند. علاوه بر این، نه حکم از ده فرمان در رسالات تکرار شده‌اند. تنها حکمی که تکرار نشده حکم سبت است. در هیچ جایی گفته نشده که

مسیحیان روز هفتم هفته را نگاه دارند، زیرا این فرمان بیشتر تشریفاتی است تا اخلاقی. کار کردن یک یهودی در روز هفتم فی-الذات کار بدی نبود. این عمل اشتباه بود زیرا خدا این روز را جدا ساخته بود.

در آخر، باید گفت که نه فرمانی که در رسالات تکرار شده اند نه به عنوان شریعت بلکه همچون تعالیمی در جهت عدالت قوم خدا ذکر شده اند. به بیانی دیگر، خدا به مسیحیان نمی‌گوید، «اگر دزدی کنید، به مرگ محکوم می‌شوید.» یا «اگر عملی غیراخلاقی مرتکب شوید، نجات خود را از دست خواهید داد.» بلکه می‌گوید: «من شما را با فیض خود نجات داده‌ام. حال از شما می‌خواهم از سر محبت به من یک زندگی مقدس داشته باشید. اگر می‌خواهید آنچه که از شما انتظار دارم را بدانید، آن را در عهد جدید می‌توانید بیابید.» در آنجا شما می‌بینید که ده فرمان تکرار شده است. اما همچنین تعالیم خداوندان عیسی مسیح را نیز می‌بینید که شما را به سوی معیاری بالاتر از شریعت فرامی‌خواند. پس یعقوب واقعا ایمانداران را زیر شریعت و محکومیت قرار نمی‌دهد. او نمی‌گوید که: «اگر جانبداری کنید، شریعت را زیر پا می‌گذارید، و از این رو به مرگ محکوم هستید.»

2: 12 یعقوب در واقع می‌گوید: «شما به عنوان ایمانداران، دیگر در زیر شریعت بندگی نیستید، بلکه شما زیر شریعت آزادی قرار دارید - آزادی به انجام عمل درست.» شریعت موسی از شما می‌خواست که همسایه خود را دوست بدارید، و هر گاه که چنین نمی‌کردید شما را محکوم می‌کرد. شما در زیر فیض قدرت یافته‌اید که همسایه خود را دوست بدارید و هرگاه این کار را که انجام می‌دهید پاداش خواهید یافت. شما این کار را برای نجات یافتن انجام نمی‌دهید، اما انجام می‌دهید چون نجات یافته‌اید. شما این کار را نه برای ترس از مجازات، بلکه در محبت او که برای شما مرده و زنده شد انجام می‌دهید. هنگامی که در مقابل تخت داوری مسیح می‌ایستید، بر طبق این معیار یا پاداش می‌یابید و یا اینکه چیزی عایدتان نمی‌شود.

موضوع بر سر نجات نیست، بلکه پاداش مدنظر است. عبارت «همچنین سخن می‌گویید و عمل می‌نمایید» به سخنان و اعمال اشاره دارد. هم حرف و هم زندگی شخص باید صحنه‌گذار این عمل باشند ایمانداران باید در سخن و عمل از جانبداری برحذر باشند. چنین سرپیچی از شریعت در مقابل تخت داوری مسیح مورد داوری قرار خواهد گرفت.

2: 13 معنای آیه 13 را باید در چارچوب متن دریافت. مخاطب یعقوب ایمانداران هستند. اینجا موضوع بر سر داوری ابدی نیست؛ چرا که کفاره گناهان ما یک بار برای همیشه در جلجتا پرداخت شد. موضوع بحث در اینجا رفتار خدا با ما در این دنیا است، ما که فرزندان او هستیم، اگر به دیگران رحم نکنیم، ما با خدا همگام نیستیم و می‌توانیم انتظار داشته باشیم که عواقب یک زندگی رو به افول را تجربه کنیم. رحم بر داوری مفتخر می‌شود می‌تواند به این معنا باشد که خدا ترجیح می‌دهد به جای تنبیه ما بیشتر بر ما رحم کند. (میکاه 7: 18)؛ داوری

«کار عجیب» او است. یعنی اینکه اگر به دیگران رحم کنیم می-توانیم در مقابل تخت داوری شادی نماییم. و یا شاید بدین معناست که رحم داوری مفتخر می‌شود چرا که همیشه از داوری عظیم‌تر است. به نظر می‌رسد مفهوم کلی این باشد که اگر به دیگران رحم کنیم، داوری‌ای که احتمالاً برای ما در نظر گرفته شده تبدیل به رحمت می‌شود.

پس بیایید خود را در مورد جانبداری آزمایش کنیم. آیا نسبت به کسانی که از نژاد خودمان هستند لطف بیشتری می‌کنیم یا به دیگر نژادها؟ آیا به جوانها بیشتر توجه می‌کنیم یا پیران؟ آیا ما بیشتر با افراد خوش‌تیپ انس می‌گیریم یا کسانی که ساده و صمیمی هستند؟ آیا بیشتر در این فکریم که با افراد سرشناس دوست شویم یا کسانی که نسبتاً گمنام هستند؟ آیا از افراد معلول و ناتوان دوری می‌کنیم و با افراد قوی و سالم معاشرت می‌کنیم؟ آیا ثروتمندان را به فقرا ترجیح می‌دهیم؟ آیا نسبت به خارجی‌ها که با لهجه دیگری به زبان ما سخن می‌گویند بی‌اعتنا هستیم؟ هنگامی که این سوالات را پاسخ می‌دهیم، بیایید به یاد آوریم که هر گونه که با ایمانداران مطرود شده رفتار می‌کنیم در واقع همانگونه با نجات دهنده رفتار می‌کنیم. (متی 25: 40)

5. ایمان و اعمال. (2: 14 - 26)

شاید بحث‌برانگیزترین آیات رساله یعقوب همین آیات هستند. آنقدر برای کلیسا اهمیت دارد که لوتر میان تعلیم یعقوب در مورد عادل‌شمردگی توسط اعمال و تأکید پولس بر عادل‌شمردگی توسط ایمان یک تضاد سازش‌ناپذیری مشاهده نمود. معمولاً این آیات را برای دفاع از این بدعت که ما با ایمان به اضافه اعمال نجات می‌یابیم که «Synergism» نامیده می‌شود، به کار می‌برند. به بیانی دیگر، ما باید به خداوند عیسی به عنوان نجات دهنده خود توکل نماییم، اما این کافی نیست. ما باید اعمال خوب و نیکوکارانه خود را نیز به کار نجات بخش او بی‌افزاییم. در حقیقت می‌توان این قسمت را «عادل‌شمردگی با ایمان» نامید، زیرا گویی که می‌خواهد به ما بگوید که ما با اعمال خود شمرده می‌شویم. در حقیقت، برای اینکه مفهوم کامل عادل‌شمردگی را درک نماییم، باید کاملاً درک کنیم که عادل‌شمردگی شش جنبه دارد. ما به فیض عادل شمرده شده‌ایم. (رومیان 3: 24) یعنی اینکه ما شایستگی عادل شمرده شدن را نداریم؛ در حقیقت، حق ما نقطه مقابل آن بود. ما به ایمان عادل شمرده شده‌ایم. (رومیان 5: 1) ایمان پاسخ انسان به فیض خدا است. ما توسط ایمان، هدیه رایگان را می‌یابیم. ایمان آن چیزی را که خدا برای ما انجام داده است برای ما به ارمغان می‌آورد. ما توسط خون عادل شمرده شده‌ایم. (رومیان 5: 9) در اینجا خون‌بهایی است که باید برای مهیا ساختن عادل‌شمردگی پرداخت می‌شد. کفاره گناه توسط خون پربهای مسیح پرداخت شد، و اکنون خدا می‌تواند گناهکاران را عادل بشامرد زیرا این عمل رضایت خدا را حاصل نموده است. ما توسط خدا عادل شمرده شده‌ایم. (رومیان 8: 33)

حقیقت در اینجا این است که خدا شخصی است که عادل می‌شمارد. ما با قوت عادل شمرده شده ایم. (رومیان 4: 25) عادل‌شمردگی ما به قوتی تشبیه شده است که مسیح را از مردگان برخیزانید. قیام او ثابت می‌کند که خدا رضایت حاصل نمود و ما به اعمال عادل شمرده شده ایم. (یعقوب 2: 24) اعمال تجلی ظاهری ایمان ما هستند. آنها آن چیزی را که در درون ما پنهان است را ظاهر می‌سازند. از این رو می‌بینیم که شخص توسط فیض، ایمان، خون، خدا، قوت و اعمال عادل شمرده می‌شود.

با اینحال هیچ تناقضی وجود ندارد. این عبارات تنها منعکس کننده جنبه‌های گوناگون همان حقیقت هستند. فیض اصلی است که خدا توسط آن عادل می‌شمارد؛ ایمان وسیله‌ای است که انسان توسط آن عادل‌شمردگی را می‌یابد؛ خون، بهایی است که نجات دهنده باید می‌پرداخت؛ خدا عامل پویا در عادل‌شمردگی است؛ قدرت گواهی است بر این امر و اعمال پیامد آن هستند.

2: 14 یعقوب تأکید می‌کند ایمانی که به اعمال نیکو منجر نشود، ایمان نجات بخش نیست. دو کلید ما را در فهم این آیه بسیار یاری می‌کنند. اول از همه اینکه یعقوب نمی‌گوید: «چه حاصلی دارد... گر چه اگر شخص ایمان داشته باشد.» بلکه می‌گوید: «چه سود دارد اگر کسی گوید: ایمان دارم.» به بیانی دیگر، مسأله بر سر شخصی نیست که حقیقتاً ایمان دارد، ولی هنوز نجات نیافته است. یعقوب انسانی را توصیف می‌کند که چیزی ندارد جز ادعای ایمان. او می‌گوید ایمان دارد، اما در زندگی او هیچ چیزی که نشان ایمان او باشد دیده نمی‌شود. دومین کلیدی که ما را یاری می‌کند در ترجمه NASB دیده می‌شود. در آنجا، عبارت با این سوال پایان می‌یابد «آیا این ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟» به بیانی دیگر، آیا این نوع ایمان می‌تواند نجات بخشد؟ اگر سوال شود که یعقوب چه ایمانی را مدنظر دارد، پاسخ را می‌توان در قسمت اول آیه یافت. او از ایمانی سخن می‌گوید که توسط اعمال خوب حمایت نمی‌شود. چنین ایمانی بی‌ارزش است. این ایمان فقط حرف است و نه چیز دیگر.

2: 15، 16 اکنون عبث بودن سخن بدون عمل به تصویر کشیده شده است. ما با دو نفر آشنا می‌شویم. یکی حتی مایحتاج روزانه خود و یا حتی لباس هم ندارد. اما دیگری هر دو را دارد، اما نمی‌خواهد آن را با دیگران تقسیم نماید. فرد دوم گویی که بسیار سخاوتمند است، به برادر فقیر خود می‌گوید: «برو و لباس بر تن کن و شکمی سیر غذا بخور.» اما حتی یک قدم هم برای او بر نمی‌دارد. این سخنان چه فایده‌ای دارد؟ مسلماً هیچ ارزشی ندارند! نه گرسنگی او را رفع می‌کنند و نه لباسی گرم بر تن او می‌کنند.

2: 17 همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است. ایمان بدون عمل ایمانی اصیل نیست، بلکه همه حرف است. یعقوب نمی‌گوید که ما توسط ایمان به اضافه اعمال نجات می‌یابیم. پذیرفتن چنین دیدگاهی کار کامل خداوند عیسی مسیح را بی‌حرمت می‌سازد. اگر توسط ایمان به اضافه عمل نجات می‌یافتیم، پس دو نجات دهنده داشتیم - عیسی و خودمان. اما عهد جدید به

وضوح می‌گوید که مسیح تنها نجات دهنده است. یعقوب تأکید می‌کند که ما تنها با ایمان به سخنان نجات نیافته‌ایم، بلکه به آن ایمانی که اعمال نیکو ثمر می‌آورد. به بیانی دیگر، اعمال ریشه نجات نیستند، بلکه ثمرات؛ آنها علت نیستند بلکه ثمرات هستند. کالون این موضوع را مختصر و مفید بیان می‌کند: «ما تنها به ایمان نجات یافته‌ایم، اما نه ایمانی که تنها است.»

2: 18 ایمان حقیقی و اعمال نیکو درهم تنیده شده‌اند. یعقوب با تصویری از بحث میان دو نفر این موضوع را نشان می‌دهد. شخص اول که واقعا نجات یافته است، سخنگو است. شخص دوم ادعا می‌کند ایمان دارد اما هیچ عمل نیکویی ندارد که ایمان او را تأیید کند. گویی شخص اول، دیگری را به یک چالش دندان‌شکن فرامی‌خواند. می‌توانیم این گفتگو را چنین خلاصه کنیم: شخص اول به درستی و در کمال انصاف می‌گوید: «بله، تو می‌گویی که ایمان داری، اما اعمال این را نشان نمی‌دهد. من عقیده دارم ایمان باید با زندگی‌ای سرشار از اعمال نیکو تأیید شود. به من ثابت کن که بدون زندگی‌عاری از اعمال ایمان داری. تو نمی‌توانی این کار را بکنی. ایمان نامریی است. تنها راهی که دیگران پی می‌برند که تو ایمان داری زندگی‌ای است که آن را تأیید کند. من ایمان خود را از اعمال خود به تو ثابت خواهم نمود.» کلید حل این آیه در واژه «بنما» است: نمایاندن ایمان بدون عمل امریست محال.

2: 19، 20 بحث ادامه می‌یابد. شخص اول هنوز سخن می‌گوید. ایمان ظاهری شخص می‌تواند چیزی نباشد جز پذیرش عقلانی یک حقیقت آشکار. این پذیرش عقلانی در شخص هیچ تعهدی ایجاد نمی‌کند، و یک زندگی تبدیل یافته ایجاد نمی‌کند. کافی نیست که فقط به وجود خدا ایمان داشته باشیم. مسلماً این امر ضروری است اما کافی نیست. حتی شیاطین نیز به وجود خدا ایمان دارند و از مجازات نهایی توسط او به خود می‌لرزند. شیاطین به حقیقت ایمان دارند اما تسلیم نمی‌شوند. این ایمان نجات بخش نیست. هنگامی که شخص حقیقتاً به خداوند ایمان می‌آورد، ایمان او تعهد روح، جان و جسم را به همراه دارد. در مقابل این تعهد به زندگی متحول شده می‌انجامد. ایمان جدای از اعمال فقط یک اعتقاد محض است، یعنی اعتقادی باطل.

2: 21 دو نمونه از ایمان به عمل از عهد عتیق ذکر می‌شود. این نمونه‌ها ابراهیم - یک یهودی و راحاب - یک غیریهودی - هستند. ابراهیم با تقدیم پسر خود اسحاق به قربانگاه به اعمال عادل شمرده شد. برای اینکه از زاویه‌ای درست به این حقیقت نگاه کنیم، باید نگاهی بی‌اندازیم به پیدایش 15: 6. ما در آنجا می‌خوانیم که ابراهیم به خداوند ایمان داشت، و خداوند آن را برایش عدالت محسوب نمود. در اینجا ابراهیم با ایمان داشتن عادل شمرده می‌شود؛ به بیانی دیگر او به ایمان عادل شمرده شد. موضوع اینجا تمام نمی‌شود، بلکه باید به پیدایش باب 22 رجوع کنیم و ببینیم که ابراهیم پسر خود را تقدیم نمود. اینجاست که او به اعمال عادل شمرده می‌شود. به محض اینکه ابراهیم به خداوند ایمان آورد، او در نظر خدا

عادل شمرده شد. اما سپس، هفت باب جلوتر می‌خوانیم که خدا ابراهیم را در بوته آزمایش قرار داد. ابراهیم نشان داد که ایمان اصیل او باعث شد که با اشتیاق اسحاق را قربانی کند. اطاعت او حاکی از این بود که ایمانش فقط یک اعتقاد محض نبود، بلکه یک تعهد قلبی.

گاهی اوقات افراد اعتراض می‌کنند که هنگامی که ابراهیم اسحاق را تقدیم می‌کرد کسی در آنجا حاضر نبوده است، پس کسی در آنجا نبود که ابراهیم اصالت ایمان خود را برای او ثابت نماید. اما مردان جوانی که ابراهیم را همراهی می‌کردند از او چندان دور نبودند، و منتظر نشسته بودند که ابراهیم و اسحاق از کوه باز گردند. علاوه بر این اسحاق آنجا بود. همچنین اشتیاق ابراهیم برای قربانی کردن پسر خود در اطاعت از فرمان خدا در کتاب مقدس ثبت شده است، پس اصالت ایمان او به تمامی نسلها منعکس شده است.

2: 22، 23 پس پر واضح است که ایمان ابراهیم الهام‌بخش اعمال او بود، و توسط اعمال او بود که ایمانش کامل گردید. ایمان حقیقی و اعمال درهم تنیده شده‌اند. اولی به وجود آورنده دومی است. و دومی بر اولی شهادت می‌دهد. در قربانی کردن اسحاق تجلی عملی ایمان ابراهیم را می‌بینیم. این تحقق عملی کلامی بود که گفت ابراهیم به ایمان عادل شمرده شد. اعمال نیکوی او باعث شد او دوست خدا نامیده شود.

2: 24 از این موضوع چنین نتیجه می‌گیریم که، انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها. البته بدان معنا نیست که او توسط ایمان به اضافه اعمال عادل شمرده شده است. او با ایمان از سوی خدا عادل شمرده می‌شود، و از سوی انسان با اعمال. همان لحظه‌ای که او ایمان آورد خدا او را عادل برشمرد. انسان می‌گوید: «اصالت ایمان خود را ثابت کن.» و تنها راه انجام این کار اعمال نیکو است.

2: 25 دومین مثال عهد عتیقی راحاب فاحشه است. مسلماً او به خاطر شخصیت خوب خود نجات نیافت. (او یک فاحشه بود!) بلکه از اعمال عادل شمرده نشد زیرا که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود. راحاب اهل کنعان بود، که در شهر اریحا زندگی می‌کرد. او شنیده بود که لشکریان پیروزمند به سوی شهر پیشروی می‌کنند، و هیچ لشکری یارای مقاومت با آنها را نداشت. او به این نتیجه رسیده بود که خدای عبرانیان، خدای حقیقی است. و تصمیم گرفت با این خدا همکاری کند، به هر بهایی که باشد. هنگامی که جاسوسان وارد شهر شدند، او با آنها رفتار دوستانه‌ای داشت. او با این کار اصالت ایمان خود به خدای زنده را ثابت نمود. او با پناه دادن جاسوسان نجات نیافت، بلکه میهمان‌نوازی او را ثابت نمود که او یک ایماندار اصیل است.

برخی از افراد از این عبارت برای تعلیم این عقیده که قسمتی از نجات توسط اعمال حاصل می‌شود سوء استفاده می‌کنند. اما مقصود آنها از انجام عمل نیکو، صدقه دادن، ادا کردن دین، گفتن حقیقت و رفتن به کلیسا است. آیا اعمال نیکوی

ابراهیم و راحاب اینها بودند؟ مسلماً خیر! در مورد ابراهیم، عمل او اشتیاق برای کشتن فرزندش بود! و در مورد راحاب، موضوع خیانت بود! اگر ایمان را از این اعمال بردارید، بیشتر اعمال شر خواهند بود تا خوب. مکینتاش (Mackintosh) به خوبی می-گوید: «ایمان را از آنها بزدايید، و خواهید دید که نه تنها عمل آنها غیراخلاقی و بی‌احساس، بلکه گناه‌آلود نیز خواهد بود، این قسمت به اعمال زندگی اشاره دارد و نه اعمال شریعت. اگر ایمان را از اعمال ابراهیم و راحاب برداریم، آنها تبدیل به عمل بد می‌شوند. به آنها همچون ثمره ایمان و اعمال زندگی بنگرید.»

پس این عبارت را نمی‌توان برای تعلیم نجات توسط اعمال به کار گرفت. این عبارت خواننده را در یک وضعیت سست قرار می‌دهد تا نجات توسط قتل و خیانت را تعلیم دهد!

2: 26 یعقوب این قسمت را با این عبارت به پایان می‌رساند: «زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.» در اینجا موضوع به زیبایی تمام خلاصه شده است. یعقوب ایمان را با بدن انسان مقایسه می‌کند. او اعمال را به روح تشبیه می‌کند. بدن بدون روح، بی‌جان، بی‌فایده و بی‌ارزش است. پس ایمان بدون عمل مرده، بی‌حاصل و بی‌اثر است. مسلماً آن ایمانی است جعلی، و نه یک ایمان اصیل و نجات‌بخش. پس می‌توانیم با پاسخ دادن به این سوالات ایمان خود را محک بزنیم. آیا همچون ابراهیم حاضریم بهترین چیزی که در زندگی دارم را به خدا تقدیم کنم؟ آیا همچون راحاب برای اینکه به مسیح وفادار بمانم به دنیا پشت می‌کنم؟

6. زبان: استفاده و سوءاستفاده از آن. (3: 1 -

(12)

دوازده ایه باب سه به مسأله زبان می‌پردازند. (همچون در 1: 19، 26؛ 2: 12؛ 11؛ 14؛ 12: 5؛ 12 ذکر شده است). همانگونه که یک طبیب قدیمی زبان بیمار را بررسی می‌کند تا علت بیماری را تشخیص دهد، یعقوب نیز سلامتی روحانی شخص را با سخنان او می-آزماید. لغزش (Self diagnosis) با گناه زبان آغاز می‌شود. یعقوب نیز با این شوخی امروزی موافق است که، «مواظب زبانت باش. چرا که راحت بریده می‌شود!»

3: 1 موضوع با هشدار در برابر اشتیاق عجولانه در معلم کلام خدا شدن آغاز می‌شود. گرچه زبان در اینجا به طور خاص ذکر نشده است، اما مفهومی که در لفافه وجود دارد این است که هر که زبان خود را در تعلیم کتاب مقدس به کار می‌گیرد بر مسئولیت خود در مقابل خدا و انسان می‌افزاید. عبارت «بسیار معلم نشوید.» را می‌توان چنین تعبیر کرد: «بی‌جهت برای معلم شدن مشتاق نباشید.» البته این موضوع را نباید به منزله منع استفاده از عطای شخصی دانست، شخصی که حقیقتاً از سوی خدا برای تعلیم دادن دعوت دارد. تنها یک هشدار ساده است که خدمت را موضوعی کوچک شمرد. کسانی که کلام حقیقت را تعلیم می‌دهند

اگر به آنچه تعلیم می‌دهند عمل نکنند داوری سنگین‌تری خواهند داشت.

تعلیم کتاب مقدس مسئولیت خطیری در بردارد. معلم کلام باید آماده باشد از هر آنچه که در کلام می‌یابد اطاعت نماید. او نمی‌تواند انتظار داشته باشد که دیگران را فراتر از آنچه خود عمل می‌کند هدایت نماید. میزان تأثیر او بر دیگران توسط پیشرفت خود او در امور روحانی تعیین می‌شود. معلم دیگران را شبیه خود می‌سازد. اگر مفهوم کلام را بپوشاند و یا چیز دیگری تعبیر کند، در مقابل رشد شاگردان خود مانع ایجاد می‌کند. اگر به هر نحوی از چشم‌پوشی کند، زندگیهای نامقدسی پرورش می‌دهد. هیچ کتابی همچون عهد جدید نمی‌تواند چنین ادعایی بر خوانندگان خود داشته باشد. کلام خدا ما را به تعهد کامل به مسیح می‌خواند. کتاب مقدس تأکید می‌کند که او باید خداوند هر جنبه از زندگی ایماندار باشد. تعلیم دادن از این کتاب موضوعی است بسیار خطیر.

3: 2 اکنون یعقوب موضوع را از خدمت تعلیم به مبحث گفتگو گسترش می‌دهد. همه ما در بسیاری از زمینه‌ها در معرض لغزش هستیم اما هر کسی که بتواند زبان خود را مهار کند، به طوری که گناهایی را که ناشی از زبان است مرتکب نشود، آن شخص به خوبی رشد کرده و تربیت شده است. اگر شخص بتواند بر سخنان خود مسلط باشد، در خویشتن‌داری در دیگر زمینه‌های زندگی نیز با مشکل مواجه نخواهد شد. مسلماً، عیسی مسیح خداوند تنها کسی است که به طور کامل این موضوع را انجام داده است. اما ما به یک معنا می‌توانیم کامل شویم، یعنی بالغ، کامل و کاملاً تربیت یافته.

3: 3 در این آیات پنج تصویر از زبان به دست داده شده است. در وهله اول زبان با لگام مقایسه شده است. لگام همان افسار است که بر قسمت سر اسب می‌بندند و تا دهان اسب را نگاه دارند. دهنه به لگام متصل است. گرچه لگام یک قسمت کوچک فلزی است، اما با اینحال اگر شخص بتواند آن را کنترل نماید، می‌تواند رفتار اسب را کنترل نماید. پس زبان می‌تواند زندگی را هدایت نماید - چه به جهت خوب و چه بد.

3: 4 تصویر دوم سکان است. سکان در مقابل کشتی بسیار کوچک است. سکان تنها قسمتی از وزن کستی را شامل می‌شود. به عنوان مثال، کشتی ملکه الیزابت 83.673 تن وزن داشت، در حالی که سکان کشتی 140 تن بود - کمتر از دو-دهم از یک درصد کل وزن کشتی. با اینحال هنگامی که یک سکان به گردش درمی‌آید، جهت کشتی را نیز خود تغییر می‌دهد. به نظر باورنکردنی می‌آید که انسان بتواند چنین کشتی عظیمی را به یک وسیله نسبتاً کوچکی مقایسه کند؛ اما این دقیقاً همان چیزی است که رخ می‌دهد. پس نباید قدرت زبان را با اندازه آن بسنجیم. اگر چه زبان عضوی کوچک و نسبتاً مخفی بدن است؛ اما با اینحال می‌تواند پیشرفتهای بزرگی حاصل نماید.

3: 5، 6 سومین استعاره از زبان، آتش است. یک کبریت افروخته که از روی بی‌احتیاطی در جایی انداخته شود، می‌تواند

جرقه آتش باشد. در مقابل این می‌تواند جنگل عظیمی را در آتش فرو میبرد و ویرانه‌هایی از ذغال باقی بگذارد. پس احتمال دارد یککبریت کوچک موجب تباهی و خرابی شود! یکی از بزرگترین بلایای تاریخ آتشسوزی شیکاگو در سال 1871 بود. روایت بر این است که هنگامی این واقعه آغاز شد که گاو خانم اُری به فانوس او ضربه زد. حال چه این روایت درست باشد یا نادرست، آتش به مدت سه روز تا شعاع سه و نیم مایلی شهر پیش رفت. این آتش-سوزی 250 نفر را کشت، 100.000 نفر را بی‌خانمان کرد، و خسارتی معادل 175.000.000 دلار به بار آورد. زبان همچون یک کبریت کوچک افروخته یا یک فانوس واژگون شده است. نیروی بالاقوه آن برای شرارت تقریباً نامحدود است. یعقوب آن را عالم ناراستی در میان اعضای ما می‌نامد. واژه عالم در اینجا برای بیان وسعت و عظمت موضوع به کار گرفته شده است. گاهی اوقات آن را به این شکل به کار می‌بریم؛ دنیایی سرشار از زحمت. یعنی زحمت بسیار، بسیار زیاد. زبان گرچه کوچک است، اما به طرز وسیعی امکان وجود ناراستی در آن به چشم می‌خورد.

چگونگی گسترش سخن بد در گفتگوی میان دو زن در بروکلین چنین به تصویر کشیده شده است. یکی گفت: «تیلی به من گفت که آن رازی را که به تو گفتم به کسی نگو، به او گفتم.» دیگری پاسخ داد: «اون واقعا پست. به او گفتم که به تو نگوید که به او گفتم.» شخص اول در پاسخ گفت: «خوب، من به تیلی گفتم که به تو نمی‌گویم که او به من گفت - پس به او چیزی نگو.» زبان می‌تواند تمام بدن را آلوده سازد. شخص می‌تواند تمام شخصیت خود را با استفاده از زبان خود برای، تهمت زدن، سوءاستفاده کردن، دروغ گفتن، کفر گفتن و قسم خوردن تباه سازد.

چپل (Chappel) می‌نویسد:

«شخص خرده‌گیر به خود آسیب می‌رساند ... شخصی که دیگران را به لجن می‌کشد نمی‌تواند اوقات خود را بدون در دست و بر قلب داشتن ذرات این لجن‌ها سپری نماید. هر از چند گاه با احساس کثیف از چنین تجربه‌ای بیرون می‌آییم! با اینحال مقصود ما اصلاً چنین نبود. اگر فکر می‌کردیم با افترا زدن به دیگران نشان دهیم که خود چقدر پاک هستیم، کاملاً در اشتباه بوده‌ایم. واقعا احمق هستیم اگر گمان کنیم با خراب کردن دیگران می‌توانیم خود را بسازیم. آنقدر چشمانمان تار بود که فکر می‌کردیم با گذاشتن دینامیت در زیر خانه همسایه‌مان می‌توانستیم بنیاد خانه خود را مستحکم نماییم. اما موضوع هیچگاه این نبوده است. شاید در جریحه‌دار کردن دیگران موفق شویم، اما همیشه از جراحی عمیق‌تر در خود رنج می‌بریم.»

زبان دایره کائنات را می‌سوزاند. این همان دایره (چرخه) است که به هنگام تولد به حرکت درمی‌آید و توصیف‌کننده تمام چرخه زندگی انسان است. زبان بد نه تنها زندگی شخص را آلوده می‌سازد، بلکه تمام اعمال او را نیز ملوث می‌سازد. زبان بد باعث می‌شود «تمامی بدن در طول کل دوران زندگی از شرارت تأثیر پذیرد.» زبان بد از جهنم سوخته می‌شود. سخن بد از آنجا نشأت می‌گیرد. ذات آن جهنمی است. واژه‌ای که در اینجا برای

جهنم به کار رفته Gehenna است؛ که به استثنای این مورد، تنها یکبار عیسی خداوند آن را در عهد جدید به کار برده است. 3: 7 این بار زبان به یک مخلوق وحشی و رام نشدنی تشبیه شده است. انواع وحوش، پرندگان، مارها و موجودات آبی را می-توان رام کرد. دیدن فیله‌ها، شیرها، ببرها، پرندگان شکاری، مارها، نهنگ‌ها و ماهیان رام شده چندان تعجببرانگیز نیست. پلینی از مخلوقاتی که در روزگار خود توسط انسان رام شده بودند فهستی تهیه کرد: فیل، شیر و ببر از چهارپایان؛ عقاب در میان پرندگان؛ افعی و دیگر مارها؛ تمساح و ماهیان گوناگون از آبزیان دریایی. این استدلال که همه مخلوقات را نمی‌توان رام نمود به منزله مخالفت با استدلال یعقوب است؛ دلیلی ندارد که بگوییم هر نوع مخلوقی را نمی‌توان رام نمود، زمان کافی بدهید و پافشاری نمایید. رابرت. جی. لی (Robert G. Lee) با فصاحت تمام این موضوع را بیان می‌کند:

انسان یا فیله‌های گولپیکر چه کرده است؟ او به زادگاه آنها در جنگل هجوم برده، آنها را به دام انداخته، آموزش داده - از آنها استفاده می‌کند - در حمل الوارها، در کشیدن واگن‌های باری، و در هر کاری. انسان با بیرهای چشم سبز بنگالی چه کرده است؟ او آنها را شکار کرده، آموزش داده، و از آنها هم بازی ساخته است. انسان با شیرهای درنده، خشمناک و قوی آفریقا چه کرده است؟ او تعداد بسیاری از آنها را به دام انداخته و به آنها آموزش داده است که از حلقه‌های آتش بپرند، بر پشت اسبان بپرند، روی ستون‌های بلند بنشینند، به هنگام گرسنگی گوشت‌های دست نخورده‌ای که در میان چنگال‌هایشان است را رها کنند، بخوابند، بایستند، بدونند، بخرند، همه در اطاعت از سخنان انسان، همه در اطاعت از صدای شلاق انسان. یک بار (سالها پیش در یک سیرک) شیری را دیدم که در حالی که دهان بزرگ و گرسنه‌اش باز بود، مردی که مربی‌اش بود، سر خود را در دهان شیر فرو برد و به مدت یک دقیقه کامل سر خود را آنجا نگاه داشت.

انسان با مار بوا چه کرده است؟ با افعی بزرگ؟ به سیرک بروید و ببینید که زنان کوچک، چگونه این هیولاهای زشت را. همچون حلقه‌های گل به دور خود پیچیده‌اند. به شوی حیوانات بروید و ببینید که چگونه انسان پلنگ و گربه‌وحشی را در مقابل خود رام کرده است. بروید و کک‌های آموزش دیده را ببینید، بروید و ببینید که شغال‌های گرسنه کنار برة بی‌آزار خوابیده است. عقاب و کبوتر کنار هم آشیانه کرده‌اند، ببینید که گرگ و خرگوش دارند با هم بازی می‌کنند.

3: 8 اما اگر چه انسان در رام کردن حیوانات وحشی موفق است، اما نتوانسته زبان خود را مهار کند. اگر صادق باشیم، باید تصدیق کنیم که این موضوع در مورد زندگی ما صحت دارد. از آنجایی که سقوط کرده‌ایم، تسلط خود بر این قسمت از بدن را از دست داده‌ایم. طبیعت انسان توانایی یا قوت اداره کردن این عضو کوچک را ندارد. تنها خدا می‌تواند آن را مهار کند. سپس یعقوب زبان را شرارتی سرکش می‌نامد. اگر این عبارت را با عبارت «پر از زهر قاتل» ارتباط دهیم، احتمال می‌دهیم که یعقوب یک مار بی‌قرار با زهری بسیار سمی را مدنظر دارد. یک

یا دو قطره می‌تواند کشنده باشد. پس زبان می‌توان افکار را سمی کرده و شخصیتها را ترور کند. همه ما می‌دانیم که بسیار راحت می‌توان برای دیگران شایعه درست کرد. بارها شده که حتی به خاطر برخی تصورات اشتباه به دیگران تهمت زده‌ایم. و گاهی بدون هیچ دلیلی دیگران را تحقیر کرده‌ایم، از آنها انتقاد می‌کنیم و آنها را دست کم می‌گیریم. آسیبی که وارد می‌شود را چگونه می‌توان سنجید، اشکهایی که جاری شده است، قلبهای شکسته، آبرویی که ریخته شده؟ و چه کسی می‌تواند بگوید مصیبتی که این اعمال برای زندگی و خانواده ما به همراه آورده چقدر است؟ تلخی دورنی‌ای که به همراه داشته، شرمساری برای عذرخواهی، تأثیرات بد بر سلامتی ما. والدینی که با انتقاد از دیگر ایمانداران مخالف هستند باید مراقب باشند که فرزندانشان همین روحیه را اتخاذ کرده و از جماعت مسیحیان دور نشوند. بهایی که باید برای استفاده نادرست از زبان پردازیم بسار گران است.

چاره کار در کجاست؟ هر روز دعا کنید که خداوند ما را از شایعه‌پراکنی، عیبجویی، و سخنان نامربوط دور سازد. از دیگران بد نگوئید؛ محبت گناهان بسیار را می‌پوشاند. (اول پطرس 4: 8) اگر نکته بدی از دیگران می‌دانیم، مستقیماً نزد او رفته و با محبت با او در میان گذاشته و دعا کنید. (متی 18: 15؛ لوقا 17: 3) بیایید به جای اینکه اشتباهات برادران خود را بزرگ کنیم مسیح را در آنها ببینیم. اگر سخنی بی‌حاصل و نامربوط به زبان می‌آوریم، بیایید در همان وسط جمله حرفمان را بریده و بدانیم که ادامه آن بنا کننده نیست. برخی چیزها بهتر است به زبان آورده نشود.

3: 9، 10 به کار بردن زبان هم برای بیان سخنان بد و هم خوب، تناقض ایجاد می‌کند. این کاملاً غیرطبیعی است؛ در طبیعت چنین چیزی وجود ندارد. لحظه‌ای شخص خدا را با زبان خود حمد می‌گوید، و چندی بعد کسانی که به صورت خدا آفریده شده‌اند را لعن می‌گوید. چقدر ناشایسته است که یک منبع مشترک (در میان انسانها) ثمرات متناقضی به همراه داشته باشد! چنین وضعیتی نباید وجود داشته باشد. زبانی که خدا را متبارک می‌خواند باید به آنها کمک کند تا اینکه آنها را جریحه‌دار سازد. هر چه می‌گوییم باید از این امتحان سه سوالی عبور کند: آیا درست است؟ آیا دوستانه است؟ آیا لازم است؟ ما باید دایماً از خداوند بخواهیم که بر دهان ما نگاهبانی قرار دهد. (مزمور 141: 3) و دعا کنیم که سخنان دهان ما و تفکرات دل ما همه منظور نظر او که قوت و نجات دهنده ماست، باشد. (مزمور 19: 14) باید به خاطر بسپاریم که زبان نیز از اعضای بدن ما در رومیان 12: 1 است.

3: 11 هیچ چشمه‌ای در یک زمان آب شیرین و شور جاری نمی‌سازد. زبان نباید چنین باشد. آنچه از آن جاری می‌شود باید کاملاً خوب باشد.

3: 12 همانگونه که آبی که از چشمه جاری می‌شود تازگی و طراوت دارد، میوه درخت انجیر نیز خوراک و قوت را در ذهن

تداعی می‌کند. یک درخت انجیر نمی‌تواند زیتون بدهد. و نه درخت مو می‌تواند انجیر بیاورد. در طبیعت درخت تنها یک نوع میوه می‌دهد. پس چگونه می‌شود که زبان دو نوع میوه بدهد - خوب و بد؟

این پیغام را نباید با متن مشابه آن در متی 7: 16 - 20 اشتباه گرفت. در آنجا ما را آگاه می‌سازد که نباید انتظار داشته باشیم که از درخت بد میوه خوب عایدمان شود. انسان بد تنها می‌تواند اعمال بد ثمر بیاورد. در اینجا یعقوب به ما هشدار می‌دهد که مبادا زبانمان دو نوع میوه متناقض بدهد. هیچ چشمه‌ای نمی‌تواند در یک لحظه هم آب شیرین بدهد و هم آب شور. یا باید آب شیرین بدهد یا شور. این مثالها در اینجا فقط بدین منظور ذکر شده‌اند که به ما یادآوری نمایند که سخنانمان همه باید یکپارچه باشند.

پس یعقوب سخنانمان را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. پیش از اینکه این قسمت را تمام کنیم، بیایید این سوالات را از خود بپرسیم. آیا به دیگران چیزهایی می‌آموزم که خود اطاعت نمی‌کنم؟ آیا پشت سر دیگران از آنها انتقاد می‌کنم؟ آیا سخنان من همیشه پاک، بنا کننده و دوستانه است؟ پس از یک جلسه رسمی، آیا با سبکسری به بحث درباره نتایج فوتبال می‌پردازم؟ آیا از کتاب مقدس سخن می‌گویم؟ آیا به هنگام بازگو کردن واقعه‌ای، آنقدر اغراق می‌کنم که مردم را بیشتر تحت تأثیر قرار دهم؟ آیا غالباً حقیقت را می‌گویم، حتی اگر منجر به آبروریزی، و یا ضرر و زیان شود؟

7. حکمت: درست و غلط. (3: 13 - 18)

اکنون یعقوب به بحث درباره تفاوت میان حکمت درست و اشتباه می‌پردازد. وقتی او درباره حکمت می‌گوید، به این نمی‌اندیشد که انسان چقدر معرفت دارد، بلکه چگونه روزهای زندگی خود را سپری می‌کند. مسأله بر سر چقدر علم داشتن نیست، بلکه کاربرد درست آن است که اهمیت دارد. ما در اینجا تصویری از یک انسان حکیم در مقابل داریم. اساساً این شخص، خداوند عیسی مسیح است؛ او حکمت مجسم است. (متی 11: 19؛ اول قرنتیان 1: 30) اما انسان حکیم نیز کسی است که زندگی مسیح را ظاهر می‌سازد. کسی که ثمره روح در او، آشکار است. (غلاطیان 5: 22، 23) همچنین تصویری از یک انسان حکیم دنیوی نیز در مقابل داریم. او بر طبق اصول این دنیا زندگی می‌کند. او تمام ویژگیهایی که انسانها آن را تحسین می‌کنند دارا می‌باشد. رفتار او هیچ نشانی از زندگی الهی بر جای نمی‌گذارد.

3: 13 اگر انسانی حکیم و عالم باشد، سیرت نیکوی او به همراه روح فروتنی که از حکمت سرچشمه می‌گیرد آن را ظاهر می‌سازد. عیسی خداوند، تجسم حکمت حقیقی، متکبر و خودبین نبود؛ بلکه فروتن و افتاده دل بود. (متی 11: 29) بنابراین، تمام کسانی که حقیقتاً حکیم هستند، نشانی از فروتنی واقعی در خود دارند.

3: 14 حسد تلخ وانگیزه‌های خودخواهانه از ویژگیهای انسان حکیم دنیوی است. انگیزه او در زندگی رسیدن به منافع خود است. او به هر رقیب خود رشک می‌ورزد. او به حکمتی که موفقیت به همراه دارد فخر می‌کند. اما یعقوب می‌گوید که این به هیچ وجه حکمت نیست. این انکار عملی این حقیقت است که انسانی که حقیقتاً حکیم است، فروتن نیز است.

3: 15 حتی در خدمت مسیحی هم، محال است که شخصی نسبت به دیگر خادمان حسادت نورزد، و جایگاه بارز را برای خود نخواهد. همیشه این خطر وجود دارد که حکیمان دنیا رهبری کلیساها را به عهده بگیرند. ما باید دایماً مبارزه کنیم که مبادا اصول دنیوی ما را در امور روحانی هدایت کنند. یعقوب این حکمت اشتباه را، دنیوی و نفسانی و شیطانی می‌نامد. در این سه صفت یک سیر نزولی وجود دارد. دنیوی یعنی حکمتی که آسمانی نیست، بلکه از این دنیا است. نفسانی یعنی اینکه ثمره روح القدس نیست، بلکه ثمره ذات پست انسان است. شیطانی یعنی اینکه به سوی اعمالی که بیشتر به رفتار دیوها شباهت دارند تا انسانها، تمایل دارد.

3: 16 هر گاه که در جایی حسد و تعصب ببینید، فتنه، ناهماهنگی، و هر نوع زشتی را نیز خواهید دید. به ناآرامی و تلاطم دنیای امروز بیندیشید - همه به این علت است که انسان حکمت حقیقی را رد کرده و بر طبق زیرکیهای خود زندگی می‌کند!

3: 17 حمتی که از خداست، اول ظاهر است. در فکر، کلام و عمل پاک است. در روح و جسم، در آموزه و عمل، در ایمان و اخلاق ظاهر است. همچنین حکمت صلح‌آمیز است. یعنی اینکه یک انسان حکیم صلح را دوست دارد، و هر آنچه در توان دارد در راه ایجاد صلح تلاش می‌کند. این موضوع را می‌توان در داستان لوتر مشاهده کرد. داستان درباره دو گاوی است که در میانه پلی باریک که بر رودخانه‌ای عمیق بنا شده بود به هم رسیدند. نه می‌توانستند برگردند و نه جرأت جنگیدن داشتند. «پس از یک مذاکره، یکی از آنها خم شد و گذاشت که دیگری از رویش عبور کند، در نتیجه هیچ آسیبی به هیچکدام نرسید.» لوتر می‌گوید: «درس اخلاقی بسیار آسان است اگر شخصیت شما در پی صلح است راضی باشید، منظورم شخصیت است و نه وجدان.» حکمت حقیقی ملایم است. باگذشت است نه بی‌گذشت؛ مودب است نه بی‌ادب. یک مرد حکیم، شخصی است که به احساسات دیگران هم احترام بگذارد. سیمپسون (A. B. Simpson) می‌گوید: «اخلاق زشت و زننده، جوابهای تُند، و بریدن حرف دیگران - همه هیچ سنخیتی با تعلیم نجیب تسلی دهنده ندارد.»

ویژگی دوم نصیحت‌پذیر بودن است. یعنی اینکه چنین شخصی مسالمت‌آمیز است، راحت می‌توان به او نزدیک شد، منطقی می‌پذیرد، و هر جا که لازم باشد تسلیم می‌شود. چنین شخصی نقطه مقابل آدم کله‌شق و یک دنده است. حکمت آسمانی پر از رحمت و میوه‌های نیکو است. این حکمت برای کسانی که در اشتباه بوده و دل‌نگران هستند، پر از رحمت است و به آنها کمک می‌کند که راه درست را انتخاب کنند. این حکمت مهربان و بامحبت است. در آن هیچ

کینه‌جویی یافت نمی‌شود؛ در واقع او بی‌ادبی را با خیرخواهی پاسخ می‌دهد. این حکمت بی‌تردد (بری از تبعیض) است، یعنی اینکه، از کسی جانبداری نمی‌کند. در رفتار با دیگران بری از تبعیض است. سرانجام اینکه، حکمت حقیقی بی‌ریا است. اصیل و راستین است. هیچ وقت وانمود نمی‌کند که چیزی غیر از خودش باشد.

حال بیایید تمام این عقاید را کنار یکدیگر بگذاریم تا تصویر این دو انسان را ترسیم نماییم - حکیم حقیقی و حکیم دروغین. حکیم حقیقی فروتنی صادقانه‌ای دارد. دیگران را بهتر از خود می‌داند. او خودنمایی نمی‌کند، بلکه از دیگران تعریف و تمجید می‌کند. رفتار او همانند دنیای اطراف او نیست؛ بلکه مغایر با دنیا است. او برای جسم زندگی نمی‌کند بلکه برای روح. اعمال و رفتار او خداوند عیسی را در ذهن شما تداعی می‌کند. زندگی او پاک است. او هم از نظر اخلاقی و هم از نظر روحانی پاک است. پس او صلح‌دوست است. او توهین و تهمت‌های دروغ را متحمل خواهد شد، اما هیچگاه درصدد تلافی برنیامده تا حقانیت خود را ثابت کند. او باوقار، متین و رؤوف است. راحت منطق را قبول می‌کند، و می‌خواهد دیدگاه دیگران را بداند. او انتقام‌جو نیست بلکه همیشه آماده است کسانی که نسبت به او بدی کرده‌اند را ببخشد. نه تنها این، بلکه او معمولاً نسبت به دیگران مهربان است، مخصوصاً کسانی که لیاقت آن را ندارند. و نسبت به همه چنین است؛ و نه فقط با اشخاص مورد علاقه خود. فقیران و دولت‌مندان همه یک رفتار را از او می‌بینند؛ ثروتمندان نسبت به مردم عادی برتری ندارند. سرانجام اینکه او ریاکار نیست. سخنانش همان چیزی است که در ذهنش است. هیچگاه نمی‌بینیم که او تملق نماید. او از حقیقت سخن می‌گوید و هیچگاه نقاب بر چهره نمی‌زند.

حکیم دنیوی چنین نیست. ثل او پر است از حسادت و ستیزه‌جویی. او برای اینکه خود را ارتقا دهد، از هر مبارزه و رقابتی دریغ نخواهد داشت. رفتار او هیچ نجابتی ندارد؛ هیچوقت از سطح این دنیا بالاتر نخواهد رفت. او برای ارضای نیازهای طبیعی خود زندگی می‌کند - همانگونه که حیوانات می‌کنند. و روشهای او بی‌رحمانه، خائنانه، و شیطانی است. در زیر جامه زیبای او زندگی ناپاکی نهفته است. افکار او آلوده است، اخلاق او پست و سخنانش ناپاک است. او با تمام کسانی که با او موافق نیستند و یا به هر شکلی برخلاف میل او رفتار می‌کنند می‌جنگد. چه در خانه، چه در محل کار یا زندگی اجتماعی او دایماً ستیزه‌جو است. و او ناملایم، مغرور، خشن و بی‌رحم است. مردم به راحتی نمی‌توانند به او نزدیک شوند؛ او همیشه میان خود با آنها فاصله‌ای ایجاد می‌کند. دلیل آوردن برای او بی‌فایده است. ذهن او شکل گرفته است، و عقاید او هیچگاه تغییر نمی‌کنند. او بخشنده نیست، بلکه ستیزه‌جو است. هنگامی که شخصی را در حین اشتباه می‌بیند، هیچگاه رحم نمی‌کند. بلکه او در کمال بی‌ادبی و فرومایگی با او به بدرفتاری می‌پردازد. ارزش مردم برای او بر مبنای منفعتی است که به او می‌رسانند. وقتی

دیگر ارتباط خود را با آنها قطع می‌کند، بدین معنا است که دیگر نفعی به حال او ندارند. سرانجام اینکه، او دور و خالی از صداقت است. هیچگاه نمی‌توانید به او اطمینان کنید - نه به سخنان او و نه به اعمال او.

3: 18 یعقوب این باب را با این عبارت به پایان می‌رساند، «و میوه عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را به عمل می‌آورند.» این آیه یک حلقه ارتباطی میان آنچه که تاکنون در مورد آن بحث می‌کردیم و موضوع بعدی است. ما آموختیم که حکمت حقیقی، صلح‌دوست است. در باب بعدی در مورد جنگ میان مردم می‌خوانیم. در اینجا می‌خوانیم که زندگی همچون مراحل مختلف زراعت است. ما کشاورز را داریم (مرد حکیم که صلح‌جو است)؛ آب و هوا (سلامتی)؛ و حصاد (عدالت). کشاورز می‌خواهد میوه عدالت به عمل آورد. آیا چنین امری را می‌توان در یک جو پُر مناقشه و ستیزه‌جویانه عملی کرد؟ خیر. زراعت باید در وضعیتی آرام صورت پذیرد. باید توسط کسانی که روحیه‌ای آرام دارند انجام شود. میوه عدالت در زندگی آنها و زندگی کسانی که به آنها خدمت می‌کنند نمایان می‌شود. باری دیگر یعقوب ایمان ما را در بوته آزمایش قرار می‌دهد، این بار نوع حکمتی که در زندگی هر روزه خود ظاهر می‌سازیم. باید از خود بپرسیم - «آیا به انسانهای متکبر دنیا بیش از ایماندار فروتن در عیسی خداوند احترام می‌گذارم؟»؛ «آیا بدون اینکه به دیگران توجه کنم به خدمت خداوند می‌پردازم؟»؛ «آیا برای اینکه دیگران را تحت تأثیر قرار دهم چاپلوسی می‌کنم؟»؛ «آیا در دل خود خشم و حسادت دارم؟»؛ «آیا سخنان کنایه‌آمیز و تلخ به زبان می‌آورم؟»؛ «آیا افکارم، سخنانم، و اخلاقم پاک هستند؟»

8. طمع: سرمنشأ و معالجه آن. (باب 4)

یعقوب خاطرنشان ساخت که انسان حکیم، صلح‌دوست است. اکنون نزاع غم‌انگیزی که غالباً در میان قوم خدا وجود دارد در ذهنش تداعی می‌شود. علت در چیست؟ چرا این همه خانواده‌های سرد و این همه کلیساهایی که بر اثر نفاق از هم جدا شده‌اند؟ چرا در میان خادمان مسیحی داخل کشور چنین عداوت‌های تلخ وجود دارد، و همین نزاع‌ها در میان مبشران خارج از کشور؟ علت در این است که ما همواره در تلاشیم تا خواسته‌های خود را در رسیدن به اموال و خوشی ارضا نماییم. و دیگران را از رسیدن به آنها محروم کنیم.

4: 1، 2 الف- حقیقت اسفناک در اینجا است که میان مسیحیان جنگها و نزاع‌ها وجود دارد. اگر بگوییم که این پاراگراف در مورد مسیحیان نیست، از واقعیت به دور است، و تمام ارزش این قسمت را زیر سوال می‌برد. چه چیزی موجب این همه نزاع‌ها می‌شود؟ اینها برخاسته از لذت‌های بسیاری است که دایماً می‌جنگند تا ارشا شوند. همیشه حرص برای رسیدن به مال و اموال بسیار وجود دارد. همیشه اشخاص در پی کسب شهرت هستند. هوس رسیدن به

لذتها همیشه هست، برای ارضای هوسهای جسم. این نیروهای قوی در درون ما کار می‌کنند. ما هیچگاه ارضا نمی‌شویم. ما همیشه بیشتر می‌خواهیم. و با اینحال به نظر دایما در پی رسیدن به آنچه می‌خواهیم، ناکام می‌مانیم. این خواسته‌های ارضا نشده آنقدر قوی می‌شوند که در راه رسیدن به آنها هر کسی که بر سر راهمان قرار گیرد را زیر پا له می‌کنیم. یعقوب می‌گوید: «می‌کشید». او این واژه را به کنایه می‌گوید. ما واقعا کسی را نمی‌کشیم، اما خشم، حسادت و بی‌رحمی ما در همان بدو امر مرده هستند.

4: 2ب- 3 ما حسد می‌نماییم و نمی‌توانیم به چنگ آریم. ما می‌خواهیم از دیگران بیشتر و بهتر داشته باشیم. و در این تقلاها، می‌بینیم که با یکدیگر در حال جنگ و کشمکش هستیم. ژان و جین به تازگی با هم ازدواج کرده‌اند. ژان شغلی مناسب با حقوق مکفی دارد. جین همچون دیگر زوجهای جوان کلیسا یک خانه می‌خواهد. ژان یک اتومبیل مدل جدید می‌خواهد. جین مبلمان و اثاثیه خوب می‌خواهد. برخی از این چیزها را باید به طور قسطی خریداری نمود. حقوق ژان به سختی جوابگوی این چیزهاست. سپس یک بچه هم به خانواده اضافه می‌شود؛ این به منزله مخارج اضافی و بودجه ناکافی است. با افزایش یافتن خواسته‌های جین، ژان کج‌خلق و تندمزاج می‌شود. جین با غیبت و اشک ریختن تلافی می‌کند. بعد از اندک زمانی دیوارهای خانه از پرتاب اشیاء به لرزه درمی‌آیند. مادی‌گرایی خانه خراب‌کن است. از سویی دیگر، شاید جین حسود هم باشد. او حس می‌کند که باب و سو اسمیت جایگاه شاخصتری نسبت به او و ژان در کلیسا دارند. پس از اندک زمانی او به سو سخنان کنایه‌آمیز می‌گوید. با شدت گرفتن نزاع میان آنان، ژان و باب هم درگیر این جنگ می‌شوند. سپس دیگر ایمانداران به طرفداری برمی‌خیزند، و میان جماعت دو دوستگی به وجود می‌آید - همه به خاطر خواسته یک شخص برای مطرح بودن.

پس در اینجا منشأ نزاع و درگیری میان ایمانداران را می‌بینیم. همه ناشی از آرزوی بیشتر داشتن، و حسادت نسبت به دیگران است. نام مودبانه این کار را می‌توان «مرغ همسایه غازه» نامید؛ اما واژه دقیق آن را می‌توان طمع، حرص و حسادت نامید. این خواهش آنقدر قوی می‌شود که مردم برای ارضای خواسته‌های خود تقریباً حاضر به انجام هر کاری می‌شوند. این افراد بسیار دیر می‌آموزند که لذت را نمی‌توان بدین شکل حاصل نمود، بلکه با قناعت به خوراک و پوشاک. (اول تیموتائوس 6:

8)

دعا راه حل درست این مشکل است. یعقوب می‌گوید: «بحث نکنید. نجنگید. ندارید از این جها که سوال نمی‌کنید.» به جای اینکه در دعا این چیزها را از خداوند بخواهیم، سعی می‌کنیم با تلاشهای خودمان به آنچه می‌خواهیم برسیم. اگر چیزی می‌خواهیم که نداریم، باید از خداوند بخواهیم. اگر بخواهیم، اما جوابی نیابیم، تکلیف چیست؟ در اینصورت انگیزه‌های ما درست نبوده است. یعنی اینکه ما این چیزها را برای جلال خدا

یا برای خیریت دیگر ایمانداران نمی‌خواهیم. ما آنها را برای لذات خود خواهانه خود می‌خواهیم. ما آنها را برای خواسته‌های جسمانی خود می‌خواهیم. خدا وعده نداده که چنین دعا‌هایی را پاسخ دهد.

چه درس روانشناسی عمیقی در پس این سه آیه اول نهفته است! اگر انسانها به آنچه که خدا به آنها داده است راضی بودند، دیگر این همه نزاع و ناآرامی نداشتیم! اگر همسایگان خود را همچون خودمان محبت می‌کردیم، و بیشتر از بخشیدن خوشنود می‌شدیم تا از گرفتن، چه آرامشی نصیب همه ما می‌شد! اگر از حکم نجات‌دهنده پیروی می‌کردیم و به جای جمع کردن، همه چیز را ترک می‌کردیم؛ و به جای اندوختن گنج بر زمین در آسمان گنج خود را جمع می‌کردیم، چه درگیری‌های زیادی متوقف می‌شد!

4:4 یعقوب دلبستگی بیش از حد به مادیات را زنا‌ی روحانی می‌داند. خدا می‌خواهد که پیش از هر چیز و بیش از هر چیز، او را محبت نماییم. هنگامی که چیزهای فانی این دنیا را محبت می‌کنیم، با خدا صادق نیستیم.

از این رو طمع، نوعی بت‌پرستی است. یعنی اینکه ما شدیداً تمایل داریم چیزهایی داشته باشیم که در اراده خدا نیستند. به بیانی دیگر ما در دل‌های خود، بت‌های روحانی ساخته ایم. چیزهای مادی را بالاتر از اراده خدا دانسته ایم. اینچنین است که می‌گوییم طمع، بت‌پرستی است، و بت‌پرستی یعنی خیانت روحانی نسبت به خداوند.

همچنین دنیاپرستی دشمنی با خداست. مقصود از دنیا، سیاره-ای که بر روی آن زندگی می‌کنیم و یا دنیای طبیعی اطراف ما نیست، بلکه نظامی است که انسان در تلاش‌های خود برای ارضای خواهش چشم، شهوت جسم و غرور زندگی ساخته است. در این نظام برای خدا و پسر او جایی نیست. شاید دنیای هنر، فرهنگ، آموزش، علم و یا حتی مذهب باشد. اما قلمرویی است که در آن نام مسیح جایی ندارد و یا اصلاً منع شده است، جز اینکه یک وجهه رسمی داشته باشد. خلاصه آنکه، این دنیا، دنیایی است از بشری که خارج از قلمرو کلیسای حقیقی زیست می‌کند. دوستی با این نظام به منزله دشمنی با خداست. همین دنیا بود که خداوند حیات و جلال را مصلوب نمود. در حقیقت، دنیای مذهبی بود که در مرگ او نقش اصلی را ایفا نمود. پس چقدر دور از ذهن است که ایمانداران همگام با این دنیایی که نجات‌دهنده را کشت در یک مسیر حرکت کنند.

4:5 آیه 5 دشوارترین آیه این رساله است: آیا گمان دارید که کتاب عبث می‌گوید: «روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟»

مشکل اول در این است که گویی یعقوب دارد از عهد عتیق نقل می‌کند: با اینحال این عبارت نه در عهد عتیق و نه حتی در کتب آپوکریفیافت می‌شود. دو توضیح برای این مشکل وجود دارد. در وهله اول، گرچه این عبارت دقیقاً در عهد عتیق وجود ندارد، شاید یعقوب به عنوان یک تعلیم کلی آن را نقل می‌کند. دومین راه حل این مسأله را در ترجمه RV می‌توان یافت. در آنجا آیه

به دو سوال تقسیم شده است: «یا گمان می‌برید که کتب عبث می‌گویند؟ یا روحی که او در ما ساکن کرده است، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟» در اینجا مقصود این است که کتاب مقدس واژه را به عبث صرف نکوهش روح دنیوی و نزاع طلب نمی‌کند.

دومین مشکل در آیه 5 مفهوم قسمت دوم آیه است. مشکل اینجاست که آیا روح، روح القدس است (به مانند ترجمه NKJV) یا روح خیانت. اگر مقصود روح القدس باشد، پس مفهوم می‌تواند این باشد که روح القدسی که خدا در ما قرار داد حسادت و شهوت را که موجب نزاع می‌شود، جاری نمی‌سازد؛ بلکه با غیرت مشتاق است تا تمام وجود خود را وقف مسیح نماییم. اگر روح حسادت مدنظر باشد، پس مقصود این است که روحی که در ما ساکن است، یعنی روح حسادت و شهوت، ریشه تمام خیانتها به خدا است.

4:6 لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. در پنج آیه اول دیدیم که طبیعت کهنه ایماندار می‌تواند چقدر شریر باشد. اکنون می‌آموزیم که ما رها نشده‌ایم تا با قوت خود با شهوات جسم دست و پنجه نرم کنیم. خدا را شکر، هرگاه که نیاز باشد، او با فیض یا قوت زیاده می‌بخشد. (عبرانیان 4:16) او وعده داده است: «... مثل روزهایت، قوت تو خواهد بود.» (تثنیه 33:25)

هرگاه بارها سنگین‌تر می‌شوند، فیض زیاده می‌بخشد،
هرگاه که رنجها زیاد می‌شوند، قوت زیاده می‌بخشد،
هر چه مصیبتها افزون‌تر شوند، رحمتش زیاده‌تر می‌شود،
هر چه تجربیات افزون‌تر شوند، سلامتی زیاده‌تر می‌شود.

— انی جانسون فلینت (Annie)

(Johnson Flint)

یعقوب برای اینکه ثابت نماید خدا به اندازه نیاز فیض می‌بخشد، از امثال 3:34 نقل می‌کند، اما در اینجا به این مفهوم اضافه شده است که این فیض به فروتنان وعده داده شده است و نه به متکبران. خدا با متکبران مخالفت می‌کند، اما نمی‌تواند با روح فروتن و شکسته مخالفت کند.

4:7 در آیات 7 - 10 چهار مرحله‌ای که باید در توبه حقیقی پیگیری شود ذکر شده است. یعقوب در برابر گناهان مقدسین فریاد برمی‌آورد. سخنان همچون تیرهای الزام کننده در دل‌های ما نفوذ می‌کند. آنها همچون رعد از تخت خدا فرو می‌ریزند. ما درمی‌یابیم که خدا با ما سخن می‌گفته است. دل‌های ما در برابر تأثیر کلام او سر تعظیم فرود می‌آورند. اما اکنون مسأله در اینجاست که: «چه باید کرد؟»

اولین کاری که باید انجام دهیم این است که خدا را اطاعت نماییم. یعنی اینکه تسلیم او باشیم، آماده شنیدن و اطاعت کردن از او باشیم. باید مهربان و افتاده‌دل باشیم، نه کله‌شق و متکبر. سپس باید با ابلیس مقاومت کنیم. این کار را با بستن قلبها و گوشهای ما به روی وسوسه‌ها و حرفهای او انجام می‌دهیم. همچنین با استفاده از کلام خدا به عنوان شمشیر روح

می‌توانیم حملات او را دفع کنیم. اگر مقاومت کنیم، او از ما خواهد گریخت.

4:8 سپس باید به خدا تقرب جوییم. این کار را با دعا کردن انجام می‌دهیم. ما باید باایمان نزد او آییم و هر آنچه در دل خود داریم را به او بگوییم. پس با نزدیک شدن به او، درمی‌یابیم که او نیز به ما نزدیک شده است. به خاطر نفسانی بودن و دنیاپرستی، گمان می‌کردیم که او از ما بسیار دور باشد، اما هنگامی که به او نزدیک می‌شوی، او ما را بخشیده و احیا می‌کند. گام چهارم این است: دستهای خود را طاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان. دست حاکی از عمل ماست و دل بیانگر انگیزه‌ها و خواسته‌ها. ما با اعتراف به گناهان و ترک آنها، چه درونی و چه بیرونی، دستان خود را طاهر ساخته و دلهایمان را پاک می‌سازیم. ما به عنوان گناهکاران نیاز داریم اعمال بد خود را اعتراف کنیم؛ و به عنوان دودلان باید به انگیزه‌های خود اعتراف کنیم.

4:9 اعتراف باید با اندوه عمیق برای گناه همراه باشد. خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود. هنگامی که خدا با الزام به گناهان می‌آید، دیگر سبکسری جایی ندارد. بلکه زمانی است که باید در مقابل او به زانو درآمده و برای گناهان، ضعف، بی‌اعتنایی و بی‌ثمر بودن خود ماتم بگیریم. باید خود را فروتن ساخته و برای مادیگرایی، دنیاپرستی و ظاهرپرستی خود اشک بریزیم. ما چه در درون و چه در ظاهر خود باید ثمرات توبه الهی را ظاهر سازیم.

4:10 باید خود را در حضور خدا فروتن کنیم. اگر صادقانه به پاهای او بی‌افتیم، ما را سرافراز خواهد نمود. پس هنگامی که خداوند درونمان را به ما می‌نمایاند باید به او پاسخ دهیم. با اینحال، غالباً چنین نیست. به عنوان مثال گاهی اوقات هنگامی که خدا با قلب ما سخن می‌گوید در یک جلسه هستیم. برای لحظاتی به خودمان می‌آییم، و افکار خوبی به ذهنمان خطور می‌کند. اما هنگامی که جلسه پایان می‌یابد، معمولاً افراد با شادی و سرزندگی به گپ زدن با یکدیگر می‌پردازند. تمام جو جلسه بر هم می‌خورد، قوت محو می‌شود و روح خدا اطفای می‌شود.

4:11، 12 گناه دیگری که یعقوب به آن می‌پردازد عیبجویی، یا بد گفتن از برادران دیگر است. شخصی گفته است پیش از اینکه به انتقاد دیگران بپردازیم باید سه سوال از خود بپرسیم - این کار چه نفعی به حال برادرت دارد؟ چه نفعی به حال خودت دارد؟ آیا جلال خدا در آن دیده می‌شود؟

شریعت ملوکانه محبت می‌گوید که باید همسایگان خود را همچون نفس خود محبت نماییم. پس بد گفتن از یک برادر، یا محکوم کردن انگیزه‌هایش، همچون بد گفتن از این حکم و نیز بی‌ارزش شمردن آن است. زیر پا گذاشتن عمدی شریعت به منزله برخورد ناشایست و تحقیرآمیز با آن است. این کار درست مانند این است که بگوییم شریعت خوب نیست، و ارزش ندارد که از آن

اطاعت کرده شود. «کسی که از اطاعت سر باز می‌زند در حقیقت می‌گوید که این نباید شریعت باشد.» حال کسی که به برادر خود ناسزا می‌گوید جایگاه یک داور را می‌گیرد، تا اینکه کسی باشد که بر او حکم می‌شود. او به جای اینکه تسلیم شریعت باشد، خود را بالاتر از آن می‌داند. چه کسی جسارت می‌کند که جایگاه خدا را بگیرد و بر دیگری حکم کند؟

4: 13 گناه بعدی که یعقوب از آن سخن می‌گوید برنامه‌های توخالی و مطمئن به خودی است که بدون توکل به خدا اجرا می‌شود. (آیات 13 - 16) او تاجری را به تصویر می‌کشد که برنامه کاملی برای آینده خود دارد. به جزئیات توجه کنید: او به زمان می‌اندیشد (امروز و فردا)؛ کارکنان (ما)؛ مکان (فلان شهر)؛ مدت زمان (یک سال)؛ عمل (تجارت)؛ ونتیجه پیش‌بینی شده (نفع بردن). این تصویر چه کم دارد؟ او هیچگاه در تجارت خود خدا را در نظر نمی‌گیرد. در زندگی، لازم است که برای آینده برخی برنامه‌ریزیها را انجام دهیم، اما صرفاً این کار را کردن فی‌النفسه گناه است. گفتن «می‌خواهم» و یا «می‌خواهیم» خود عصاره گناه است. به عنوان مثال به می‌خواه‌های شیطان در اشعیا 14: 13، 14 توجه کنید: «و تو در دل خود می‌گفتی: "به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت، و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم نشست."»

4: 14 اطمینان داشتن در مورد فردا چندان عمل درستی نیست. «مگو... فردا» (امثال 3: 28) ما نمی‌دانیم فردا چه می‌شود. زندگی ما همچون «دود سیگار» زودگذر و غیرقابل پیش‌بینی است.

4: 15 باید در تمام برنامه‌ها با خدا مشورت نماییم تا بر طبق اراده او انجام شوند. ما باید با این حقیقت زندگی کنیم که سرنوشت ما در دستهای اوست. ما باید بگوییم: «اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم.» از این رو، پولس رسول در کتاب اعمال رسولان چنین می‌نویسد: «اگر خدا بخواهد... نزد شما خواهم برگشت.» (18: 21)، او در اول قرن‌تین 4: 19 می‌نویسد: «لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد.» گاهی اوقات مسیحیان حروف «D.V.» را برای بیان توکل خود به خدا به کار می‌گیرند. این دو حروف، ابتدای دو واژه لاتین *Deo volente* هستند، که معنایش «به خواست خدا» است.

4: 16 یعقوب می‌نویسد، اما الحال به عجب خود فخر می‌کنید. مسیحیان به برنامه‌های عالی خود برای آینده می‌بالیدند. آنها به اعتماد خود فخر می‌کردند، به این اعتماد که هیچ چیزی برنامه آنها را برهم نخواهد زد. آنها به گونه‌ای عمل می‌کردند که گویی مالک سرنوشت خود هستند. چنین فخری بد است چرا که خدا را در نظر نمی‌گیرد.

4: 17 پس هر که نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد، او را گناه است. در ای چارچوب «نیکویی کردن» به معنای در نظر

داشتن خدا در هر جنبه از زندگی است، یعنی اینکه لحظه به لحظه در توکل به او زیست نماییم. اگر بدانیم که باید چنین کنیم. ولی در انجام آن قصور بورزیم، ما آشکارا گناه می‌کنیم. مسلماً این اصل کاربردی و سيع‌تر دارد. در قسمتهای گوناگون زندگی. اگر فرصتی برای نیکویی کردن پیش بیاید، مسئولیم که آن کار را انجام دهیم. اگر می‌دانیم چه کاری درست است، ما وظیفه داریم به آن عمل کنیم. عدم انجام آن کار به منزله گناه کردن به خدا، به همسایگان و حتی به خودمان است.

يعقوب در باب 4، نزاع‌های ما، طمع ما، بدگویی کردن و برنامه‌ریزی بدون توکل به خداوند را در بوته آزمایش قرار می‌دهد. پس بیایید این سوال‌ها را از خود بپرسیم - آیا در تقلای به دست آوردن بیشتر هستم یا به آنچه دارم راضی‌ام؟ آیا به کسانی که بیشتر از من دارند حسادت می‌ورزم؟ آیا پیش از خرید چیزی دعا می‌کنم؟ هنگامی که با من سخن می‌گوید، آیا از تسلیم شدن سر باز می‌زنم؟ آیا بر علیه برادران خود سخن می‌گویم؟ آیا بدون مشورت با خداوند برنامه‌ریزی می‌کنم؟

9. دولتمندان و افسوس آنها در آینده. (5: 1 -

(6

يعقوب در یکی از نافذترین و دقیق‌ترین قسمتهای رساله اش، اکنون به تقبح گناهان ثروتمندان می‌پردازد. سخنان او همچون ضربات چکش فرود می‌آیند، رُک و بی‌پرده. در حقیقت، این انتقاد آنقدر قوی است که به ندرت در مورد این آیات وعظ می‌شود. يعقوب در اینجا نقش نبی بی‌عدالتی اجتماعی را ایفا می‌کند. او در برابر ناکامی ثروتمندان در استفاده از ثروت خود برای تسکین نیازهای مردم فریاد برمی‌آورد. او کسانی را که با سوءاستفاده از کارگران خود صاحب ثروت شده‌اند محکوم می‌کند. استفاده از ثروت برای لذت‌جویی و زندگی مجلل نکوهش می‌شود. سرانجام، او ثروتمندان را همچون حاکمان متکبر و ستمگر به تصویر می‌کشد.

5: 1 ابتدا او دولتمندان را می‌خواند تا به جهت مصیبت‌هایی که در آینده تجربه خواهند کرد گریه و ولوله نمایند. آنها به زودی خدا را ملاقات خواهند کرد. پس از شرمندگی و پشیمانی پُر خواهند شد. خواهند دید که مباشران وفاداری نبوده‌اند. آنها برای فرصت‌هایی که از دست داده‌اند ماتم خواهند گرفت. آنها به خاطر طمع و خودخواهی خود خواهند گریست. آنها به خاطر اعمال ناعادلانه خود محکوم خواهند شد. آنها درخواهند یافت که گناه کرده‌اند چرا که امنیت را در اموال دنیا جستجو می‌کردند نه در خداوند. و به خاطر لذت‌جویی‌های بی‌حد و حصر خود اشک‌های تلخ خواهند ریخت. يعقوب چهار گناه اصلی ثروتمندان را ذکر می‌کند. گناه اول، گناه اندوختن ثروت است.

5: 2 يعقوب می‌گوید: «ثروت شما تباه شده و جامه‌هایتان را بید خوده است! زر و سیم شما زنگ شده و زنگ آنها علیه شما

سخن خواهد گفت و همچون آتش گوشت بدن شما را خواهد خورد.»
(هزاره)

کتاب مقدس هیچگاه نمی‌گوید که ثروتمند بودن گناه است. به عنوان مثال، ممکن است شخصی یک شبه فرصتی عایدش شود و مسلماً او در به دست آوردن آن ثروت مرتکب گناهی نشده باشد. اما کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ثروت اندوختن گناه است. خداوند عیسی به صراحت تمام اندوختن ثروت را منع می‌کند. «گنج‌ها برای خود بر زمین نیندوکید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند. بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بیندوکید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند. زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.» (متی 6: 19 - 21)

یعقوب به چهار شکل از ثروت سخن می‌گوید: دولت، رخت، طلا و نقره. در روزگار کتاب مقدسی ثروت عموماً به شکل گندم، روغن، و دیگر تولیدات: لباس، طلا و نقره بود. شاید هنگامی که یعقوب می‌گوید: «دولت شما فاسد می‌شود.» مقصودش این است که گندم‌های آنان پُر از کرم شده و روغ آنها متعفن گردیده است. نکته در اینجاست که این چیزها آنقدر روی هم انباشته می‌شوند که در نهایت فاسد می‌شوند. می‌شد از آنها برای سیر کردن گرسنگان استفاده کرد، ولی اکنون بی‌ارزش هستند. او می‌گوید، «رخت شما بید خورده می‌شود.» هنگامی که از لباسها استفاده می‌شود چنین بلایی بر سرشان نمی‌آید. اما هنگامی که گنجه خانه آنقدر از لباس پُر است که به ندرت از آنها استفاده می‌شود، در معرض آسیب بید قرار می‌گیرند. در نظر یعقوب هنگامی که افراد بسیاری در نیاز شدید به سر ممبرند، اندوختن لباس از نظر اخلاقی اشتباه است.

5: 3 طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد، و مثل آتش گوشت شما را خواهد خورد. طلا و نقره زنگ نمی‌زند، بلکه تیره شده و کم‌رنگ می‌شوند، و در شرایطی که در جای نامطلوبی انباشته شوند، احتمال پوسیدن آنها می‌رود. دولت‌مندان به جای اینکه ثروت خود را به کار اندازند، گرسنگان را غذا دهند، بینوایان را بپوشانند، برای بیماران دارو تهیه کنند، و انجیل را منتشر نمایند، ثروت خود را برای «روز تنگی» می‌اندوزند. این ثروت برای هیچکس فایده‌ای ندارد، و سرانجام ضایع می‌شود.

زنگ، که از استفاده نادرست و تباه شدن سخن می‌گوید، گواهی خواهد بود بر علیه دولت‌مندان. اگر این موضوع در مورد ثروتمندان روزگار یعقوب صحت دارد پس چقدر بیشتر در مورد ایمانداران امروزی صادق است؟ اگر امکانات انتشار انجیل را داشتیم، اما از آنها استفاده نکردیم چه اعتراضی خواهیم داشت؟ اگر اموال دنیا را اندوخته‌ایم در حالی که می‌توانستیم از آنها برای نجات جانها استفاده کنیم؟ عبارت «زنگ آنها...» مثل آتش گوشت شما را خواهد خورد» بدین معنا است که ناکامی آنها در راه استفاده ثروت برای خیریت دیگران، موجب شدیدترین

رنجها و پشیمانی خواهد شد. اگر چشمان آنها سرانجام باز شود تا بی‌رحمی، خودخواهی و طمع را ببینند (جواهرات گرانبها، لباسهای فاخر، خانه‌های مجلل، اتومبیل‌های گران‌قیمت)، تجربه‌ای سوزان، و گزنده خواهند داشت.

5: 4 گناه دومی که یعقوب با آن به مقابله می‌پردازد، به دست آوردن ثروت از راه خوردن حقوق دیگران است. عمل‌هایی که کشته‌ها را می‌دروند از حقوق عادلانه خود محروم می‌شدند. گرچه ممکن است عمل‌ها اعتراض می‌کردند، اما کسی به داد آنها نمی‌رسید. هیچکس بر روی زمین نبود که از حق آنها دفاع نماید. اما با اینحال، فریاد آنها به گوشه‌های رب‌النجود (خداوند لشکرها) رسیده است. او که به لشکرهای آسمان فرمان می‌دهد به دفاع از محرومان برخواید خواست. خداوند، خدای قادر مطلق برای آنها انتقام خواهد گرفت. پس، کتاب مقدس نه تنها اندوختن ثروت، بلکه کسب ثروت به روشهای ناعادلانه را نیز محکوم می‌کند. یعقوب علاوه بر گناه عدم پرداخت مزد حقیقی کارگران، عواید حاصل از باج و خراج، تقلب در وزن کردن و اندازه گرفتن. رشوه دادن به مقامات دولتی و غیره، تبلیغات دروغ، و تقلب در حساب و کتاب را نیز ذکر می‌کند.

5: 5 سپس یعقوب زندگی تجملاتی ثروتمندان را نکوهش می‌کند. جواهرات گرانبها، لباسهای فاخر، خوراکیهای لذیذ، و خانه‌های مجلل- چگونه می‌توانند ثروت خود را بر باد دهند، در حالی که افراد بسیاری در تنگنا قرار دارند؟ یا اگر به شکل امروزی بیان کنیم، چگونه می‌توانیم ثروت و افراط‌کاریهای کلیسا و مسیحیان را توجیه نماییم؟ ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که روزانه هزاران نفر از گرسنگی می‌میرند. در چنین دنیایی، چگونه می‌توانیم، اتومبیل‌های لوکس خود، لیموزین‌ها، و قایق‌های سرعتی خود را توجیه نماییم؟ چگونه می‌توانیم پول خداوند را صرف هتل‌های گران‌قیمت، رستورانهای درجه یک و هرگونه لذتجویی بکنیم؟

تعلیم کتاب مقدس، نیاز بی‌اندازه دنیا، الگوی نجات‌دهنده، و غریزه دلسوزی به ما می‌گویند تا هنگامی که حتی یک جان پیغام انجیل را نشنیده است اشتباه است که در رفاه و تجملات زیست نماییم.

کسانی که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند و غرق در تجملات هستند به کسانی تشبیه شده‌اند که دلهای خود را در یوم قتل می‌پرورند - همچون حیوانات، خود را برای قربانی فربه می‌سازند، و یا همچون سربازانی که چپاولگری می‌کنند، در حالی که دیگران در اطراف آنها هلاک می‌شوند.

5: 6 آخرین اتهام دولتمندان این است که آنها بر مرد عادل فتوی می‌دهند و او را به قتل می‌رسانند، و او با آنها مقاومت نمی‌کند. برخی بر این باورند که این عادل، خداوند عیسی است. با اینحال بیشتر رهبران مذهبی در مرگ او مجرم بودند تا دولتمندان. شاید بهتر آن باشد مرد عادل را نماینده انسانهای بی‌گناه بدانیم. یعقوب به رفتار خشن و احمقانه‌ای که ثروتمندان معمولاً نسبت به زیردستان خود دارند فکر می‌کند.

آنها زیردستان خود را با اتهام دروغین محکوم می‌کنند، با زبان تند خود، و سرانجام با دلهای خود. آنها زیردستان خود را کشته‌اند، نه مستقیماً، بلکه با خواستن کار بیش از حد از آنها و در مقابل پرداخت اندک. بی‌گناه از هیچ کمکی برخوردار نیست. اعتراض کردن ممکن است به خشونت بیشتر و یا عزل شدن از شغل منجر شود.

10. ترغیب به صبر. (7:5 - 12)

7:5 اکنون یعقوب به ایمانداران ستم‌دیده می‌پردازد، و آنها را ترغیب می‌کند که صبر کنند. انگیزه برای صبر کردن «آمدن خداوند» است. این امر هم می‌تواند اشاره‌ای باشد به ربوده شدن ایمانداران و یا بازگشت مسیح. عهد جدید هر دوی آن را انگیزه‌ای برای صبر برمی‌شمارد.

دهقان نیاز به صبر را به تصویر می‌کشد. او در همان روزی که درو می‌کند، نمی‌کارد. بلکه دوره‌ای طولانی صبر می‌کند. ابتدا باید باران اولین ببارد، موجب شود که دانه جوانه بزند. سپس در پایان فصل باران آخر می‌بارد، که برای باروری موفقیت‌آمیز محصول لازم است. برخی این مثل را اشاره‌ای به باران اول و آخر می‌دانند. این وعده که برکات پنطیکاست در آغاز دوران کلیسا، پیش از بازگشت خداوند تکرار خواهد شد، اما آهنگ کلی عهد جدید به نظر چنین انتظاری را تشویق نمی‌کند. با اینحال دلیلی وجود ندارد که بقیت وفادار ایمانداران را از انتظار برای خداوند و بشارت دنیا منع کنیم. بهترین راه برای خوشامد گفتن به نجات دهنده چیست؟

8:5 با آمدن خداوند اشتباهات زمین درست خواهد شد. پس قوم او باید صبر نمایند، همچون یک دهقان. دلهای آنان با اطمینان از آمدن او پایدار بایستند.

9:5 به هنگام جفا و پریشانی، چندان عجیب نیست که قربانی‌ها بر علیه یکدیگر به پاخیزند. این عادت عجیب ما انسانها است که به هنگام فشار و مشکلات خصمان بر علیه کسانی که دوستشان داریم افروخته شود. پس کلام هشدار می‌دهد: از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود. این آیه برای آن دسته از خادمانی که تحت شرایط دشوار در کنار یکدیگر کار می‌کنند، پیغامی دارد. ما نباید اجازه دهیم خشم بر ما غلبه کند. سرانجام اینکه، داور بر در ایستاده است! او افکار ما را می‌داند. به زودی در مقابل تخت داوری مسیح خواهیم ایستاد. ما نباید حکم کنیم، تا مبادا بر ما حکم کرده شود.

10:5 انبیای عهد عتیق به عنوان نمونه‌ای از زحمت و صبر ذکر می‌شوند. توجه نمایید که زحمت پیش از صبر آمده است. «مصیبت، صبر را پیدا می‌کند.» (رومیان 5:3) همانگونه که قبلاً هم شرح دادیم، صبر در عهد جدید به معنای بردباری و استواری است. انبیا به خاطر وفاداری در اعلام کلام خدا بی‌رحمانه مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. با اینحال «چون آن نادیده را دیدند، استوار ماندند.» (عبرانیان 11:27، 32 - 40)

5: 11 در کمال احترام به انبیای گذشته می‌نگریم، انبیایی همچون اشعیا، ارمیا و دانیال ما به خاطر زندگی پر از غیرت و وفاداری آنها، برای آنها احترام قایل می‌شویم. به این خاطر آنها را خوشحال می‌نامیم. ما موافقیم که حق با آنها بود و دنیا در اشتباه. خوب، باید به یاد آوریم که آنها تجربیات و رنجهای بسیاری متحمل شدند، و آنها با صبر و بردباری تاب آوردند. اگر می‌خواهیم خوشحال باشیم، تنها راه معقول این است که ما نیز همچون آنها عمل کنیم.

ایوب نمونه‌ای عالی از صبر و بردباری است. در طول تاریخ بسیار اندک هستند انسانهایی که همچون ایوب متحمل این همه رنج و عذاب شده باشند. با اینحال او هیچگاه خدا را لعنت نکرد، و او را رها نکرد. در پایان، به خاطر صبر خود پاداش یافت. خدا به مانند همیشه خود را بغایت مهربان و کریم ظاهر ساخت.

اگر مقصود یعقوب از «انجام کار خداوند» را ندانیم (پیامدی که خداوند ظاهر ساخت)، ممکن است وسوسه شویم که حسادت ورزیم یا گناه بکنیم. هنگامی که آساف کامیابی متکبران را دید حسد برد. (مزمور 73: 3 - 17) هر چه بیشتر به این موضوع می‌اندیشید، بیشتر آشفته می‌شد. سپس او به مکان مقدس خداوند رفت و به عاقبت آنها پی برد. این امر موجب شد تمام حسادت او برطرف شود. داود هم چنین تجربه‌ای داشت. در مزمور 17: 15 او نصیب ایمانداران در زندگی آینده را توصیف می‌کند. با این اوصاف، شایسته آن است که ایماندار صبور باشد. در مورد ایوب، انجام کار خداوند را دیدیم، یعنی اینکه خدا در برابر آنچه که داشت به او عطا کرد. (ایوب 42: 10 - 15)

5: 12 ناشکیبایی به هنگام تجربیات گاهی به صورت سوگند نیز ظاهر می‌شود. در اینجا موضوع بر سر بی‌حرمتی نیست، و نه لعنت. بلکه مسأله بر سر سوگند یاد کردن در محکمه است. در اینجا استفاده بی‌مورد از نام خداوند و یا برخی از نامهای دیگر که بر صداقت سخن شخص گواهی می‌دهند منع شده است. مسیحیان نباید به کسی یا هر چیزی سوگند یاد کنند، نه به آسمان و نه بر زمین. کسانی که او را می‌شناسند باید بتوانند بر این حقیقت اتکا کنند که «بلی‌های» او «بلی» و «نی‌های» او «نی» باشد. این عبارت را همچنین می‌توان در مورد عبارات بیهوده‌ای همچون «محض رضای خدا»؛ «خدا شاهد»؛ «به خدا»؛ و یا عباراتی نظیر آن به کار برد.

یعقوب می‌گوید، مبادا در تحکم بیفتید. (یا ریاکاری) شاید او فرمان سوم را مدنظر دارد: «نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد.» (خروج 20: 7)

11. دعا و شفای بیماران. (5: 13 - 20)

مضمون آیات پایانی رساله یعقوب دعا است. این واژه چه به صورت فعل و یا اسم هفت بار در این رساله به چشم می‌خورد.

5: 13 در هر موقعیت از زندگی، باید با دعا نزد خداوند برویم. هنگامی که در تنگنا قرار داریم باید با التماس نزد او برویم. به هنگام شادی باید با شکرگزاری قلب خود را به سوی او بگشاییم. او می‌خواهد که ما در تمام شرایط زندگی خود او را در کنار خود داشته باشیم.

ما باید خدا را علت اصلی تمام چیزهایی که در زندگی داریم، بدانیم. ما نباید به آنچه که راتر فورد (Rutherford) آن را «گردش سر در گم چرخهای معلولها» نامیده است، نگاه کنیم. اگر اجازه دهیم بازیچه شرایط زندگی شویم، یا اینکه منتظر بمانیم شرایط تغییر یابند شکست خواهیم خورد. نباید به هیچ دستی بنگریم، جز دستان او.

این قسمت یکی از پرجنجال‌ترین قسمت‌های این رساله، و یا شاید کل عهد جدید باشد. این قسمت ما را با جایگاه شفا در زندگی ایماندار امروزی روبرو می‌سازد. پیش از اینکه به تفصیل در مورد این آیه بحث کنیم، بهتر است آنچه کتاب مقدس درباره بیماری و شفا به ما می‌آموزد را از نظر بگذرانیم.

ضمیمه‌ای بر شفای الهی

1. مسیحیان همه موافقند که بیماری به طور کلی پیامد گناه در جهان است. اگر گناه هیچگاه وارد جهان نمی‌شد، هیچ بیماری‌ای نبود.
2. گاهی اوقات بیماری پیامد مستقیم گناه در زندگی شخصی است. در اول قرن‌تین 11: 30 در مورد برخی از قرن‌تین می‌خوانیم که به خاطر تفتیش نکردن گناه در زندگی خود، یعنی بدون اینکه گناهی را اعتراف کرده و توبه کنند، در شام خداوند شرکت جسته‌اند.
3. همه بیماریها پیامد مستقیم گناه در زندگی شخصی نیست. علی‌رغم اینکه ایوب مرد عادل بود اما بیمار شد. (یوحنا 9: 2، 3) اپافرودیتوس به خاطر کار بی‌وقفه برای خداوند بیمار شده بود (فیلیپیان 2: 30) غایوس سلامت روحانی داشت اما از نظر فیزیکی وضعیت چندان خوبی نداشت. (سوم یوحنا آیه 2)
4. گاهی اوقات بیماری پیامد عمل شیطانی است. شیطان بود که باعث شد بدن ایوب از دُمل پر شود. (ایوب 2: 7) شیطان بود که زن (لوقا 13: 10 - 17) را به آن وضع دچار کرده بود، به طوری که پشتش خمیده شده بود و قادر نبود خود را راست کند: «و این زن ... شیطان او را به مدت هجده سال تا به حال بسته بود.» (13: 16) پولس وضعی داشت که باعث و بانی آن شیطان بود. او آن را «خاری در جسم ... فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند» نامیده بود. (دوم قرن‌تین 12: 7)

5. خدا می‌تواند شفا دهد. در واقع تمام شفاها منشأ الهی دارد. یکی از مفاهیم عهد عتیق «یهوه شفا دهنده» است. (خروج 15: 26) ما باید در هر شفایی عمل خداوند را اقرار نماییم. **از کتاب مقدس پیدا است که خدا روشهای گوناگونی برای شفا دادن دارد. گاهی اوقات او توسط عملکرد بدن شفا می‌دهد. او برای بهبودی شخص قدرت‌های عجیبی در بدن انسان قرار داده است. پزشکان می‌دانند که بیشتر بیماران به هنگام صبح وضعیت بهتری دارند. گاهی اوقات شفا توسط مصرف کردن دارو حاصل می‌شود. به عنوان مثال پولس به تیموتائوس توصیه می‌کند: «به جهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.» (اول تیموتائوس 5: 23) گاهی او از طریق «رهایی از ترسهای نهفته، خشم، نگرانیها و گناهان» که غالباً موجب بیماری می‌شوند، شفا می‌دهد. گاهی او از طریق پزشکان و جراحان شفا می‌دهد. عیسی به وضوح تعلیم داد که بیماران به طبیب نیاز دارند. (متی 9: 12) پولس از لوقا به عنوان «طبیب حبیب» یاد می‌کند. (کولسیان 4: 14) که مسلماً لزوم وجود یک پزشک در میان مسیحیان را تصدیق می‌کند. خدا در خدمت شفا پزشکان را به کار می‌برد. همانگونه که دوبویس (Dubois) پزشک جراح معروف فرانسوی گفته است: «جراح زخمها را می‌بندد و خدا شفا می‌دهد.»
6. اما خدا به شکل معجزه‌آسا نیز شفا می‌دهد. نمونه‌های بسیاری از این موضوع در اناجیل یافت می‌شوند. درست نیست که بگوییم خدا معمولاً به این شکل شفا می‌دهد، و نیز نباید بگوییم که او هیچگاه به این شکل شفا نمی‌دهد. در کتاب مقدس هیچ عبارتی یافت نمی‌شود که امروزه ما را از ایمان به شفا معجزه‌آسای خدا مأیوس نماید.
7. اما باید روشن سازیم که اراده خدا همیشه شفا دادن نیست. پولس ترفسیس را در سلیتس بیمار واگذار کرد. (دوم تیموتائوس 4: 20) خداوند خار در جسم پولس را شفا نداد. (دوم قرنتیان 12: 7 - 10) اگر اراده خدا همیشه شفا دادن بود، برهی هیچگاه پیر نمی‌شدند و نمی‌مردند!
8. خدا وعده نداده که هر بیماری را شفا بخشد، شفا چیزی نیست که ما بتوانیم از او مطالبه نماییم. در فیلیپیان 2: 27، شفا همچون رحمت توصیف شده است، نه چیزی که حق مسلم ما باشد.
9. در حالی که درست است که به طور کلی در «کفاره» شفا وجود دارد، با اینحال تمام برکاتی که در کفاره وجود دارد هنوز به ما عطا نشده است. به عنوان مثال، کار مسیح برای ما نجات جسم را به همراه داشته است، اما تا هنگامی که مسیح برای مقدسین خود بازگردد (رومیان 8: 23) در آن زمان ما کاملاً از تمام بیماریها خلاصی خواهیم یافت.

10. درست نیست که بگوییم شفا نیافتن حاصل بی‌ایمانی است. اگر چنین بود، برخی تا به ابد زندگی می‌کردند؛ اما چنین نیست. پولس، ترفسیس، و غایوس شفا نیافتند. اما ایمان آنها زنده و پر از شهامت بود.

5: 14، 15 بیایید بازگردیم به یعقوب باب 5، می‌بینیم که چقدر این آیات با تعلین کتاب مقدس در مورد شفا مطابقت دارد: «و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد از او آمرزیده خواهد شد.»

اگر این دو ایه تنها آیات کتاب مقدس در مورد شفا بودند، آنگاه می‌توانستیم اطمینان حاصل نماییم که هر شخص مسیحی با انجام مراحل فوق از هر بیماری در زندگی شفا می‌یافت. با اینحال، از آیات دیگر کتاب مقدس چنین پیداست که اراده خدا همیشه شفا دادن نیست. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که یعقوب درباره هر نوع بیماری سخن نمی‌گوید، بلکه شکل خاصی از بیماری که پیامد برخی شرایط خاص است. کلید درک این قسمت در عبارت «اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.» یافت می‌شود. شفا در این قسمت با بخشش گناهان سر و کار دارد. در اینجا احتمالاً مقصود شخصی است که مرتکب گناهی شده است که شهادت کلیسای محلی خود را خدشه‌دار ساخته است. درست پس از این عمل او بیماری به سراغش آمده است. او می‌داند که این بیماری نتیجه مستقیم گناه خود است. خدا برای اینکه او را احیا کرده و به آغوش جماعت بازگرداند، تنبیهش می‌کند. او از گناهان خود توبه کرده و در حضور خدا اعتراف می‌کند. اما از آنجایی که این گناه شهادت همه جماعت را خدشه‌دار ساخته است، او کشیشان را می‌خواند و در حضور آنان نیز اعتراف کامل خواهد کرد. آنها برایش دعا کرده و او را به نام خداوند به روغن تدهین می‌کنند. این دعای ایمان مریض را نجات داده و خداوند او را خواهد برخیزانید. این یک وعده مسلم خداوند است که در جاییکه بیماری نتیجه مستقیم گناه باشد، و در جاییکه به گناه اعتراف شود و به آن شکلی که گفته شد توبه صورت پذیرد، خداوند شفا خواهد داد.

ممکن است برخی بگویند: «از کجا می‌دانید که شخصی مرتکب گناه شده و توبه نموده و اعتراف می‌کند؟» پاسخ این است که قسمت پایانی آیه 15 از بخشش گناهان او سخن می‌گوید و ما می‌دانیم که گناهان تنها به خاطر اعتراف بخشیده می‌شوند. (اول یوحنا 1: 9)

و ممکن است شخصی دیگر اعتراض کرده، بگوید: «این جمله نمی‌گوید که او مرتکب گناه شده است. بلکه می‌گوید: "اگر گناه کرده باشد."» این موضوع درست اما چارچوب کلی متن درباره اعتراف به گناهان و احیای شخص مرتد سخن می‌گوید. به ایه بعدی توجه نمایید: «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید.» خشکسالی‌ای که در آیات 17 و 18 ذکر شده است، داوری خدا بود بر اسراییل به خاطر

گناهانشان. پس از اینکه قوم توبه نمودند و او را به عنوان خدای حقیقی خود اقرار نمودند، خشکسالی متوقف گردید. (اول پادشاهان 18: 39) آیات 19 و 20 نیز به وضوح در مورد احیای یک شخص گناهکار در کلیسا سخن می‌گویند.

چارچوب کلی یعقوب 13: 20 به ما می‌گوید که شفایی که خدا وعده داده برای شخصی است که بیماری‌اش حاصل گناه است، و به گناهان خود در حضور کشیشان اعتراف می‌کند. مسئولیت کشیشان است که برایش دعا نمایند و او را به روغن تدهین نمایند. برخی چنین تفسیر کرده‌اند که روغن در اینجا کاربرد پزشکی دارد چرا که در زمان یعقوب روغن یک نوع دارو بود. (لوقا 10: 34) دیدگاهی دیگر این است که استفاده آئینی از روغن در اینجا مدنظر است. این دیدگاه با عبارت «به نام خداوند» تقویت می‌شود. به بیانی دیگر، تدهین باید با اقتدار او و در اطاعت کلام او انجام می‌شد. گاهی رسولان از روغن برای درمان معجزه‌اسای امراض استفاده می‌کردند. (اول قرنتیان 12: 9)

برخی اعتراض خواهند کرد که استفاده آئینی از روغن با دوره فیض مغایرت دارد، چرا که دوره فیض بر مراسم و آئین‌ها تأکید نمی‌کند. با اینحال، ما از نان و شراب به عنوان نمادی از بدن و خون مسیح استفاده می‌کنیم، ما برای تعمید از آب استفاده می‌کنیم. همچنین زنان در جماعت پوششی به سر می‌کنند تا نمادی باشد بر اطاعت آنها از مرد. پس چرا باید نسبت به استفاده آئینی از روغن اعتراض کنیم؟

خدا در پاسخ به دعای ایمان شخص را شفا می‌بخشد. این دعای ایمان است، چرا که بر وعده کلام خدا استوار است. اصلاً مسأله بر سر این نیست که کشیشان چقدر ایمان دارند، و یا اینکه شخص بیمار چقدر ایمان دارد. کشیشان می‌توانند با اطمینان کامل دعا نمایند، زیرا خدا وعده داده است هنگامی که این شرایط به طور کامل انجام شود شخص را برخیزاند.

پس می‌توانیم بگوییم که جان کلام این است که آیات 14 و 15 در مواردی کاربرد دارد که بیماری شخص پیامد مستقیم گناه در زندگی‌اش است. هنگامی که او به این موضوع پی می‌برد و توبه می‌کند، او باید کشیشان کلیسا را طلب کند و در حضور آنان کاملاً اعتراف نماید. در مقابل آنها باید برای او دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. آنها می‌توانند برای احیای ایمان او دعا کنند، چرا که خدا در اینجا وعده داده است آنها را شفا بخشد.

5: 16 الف- نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. هر شخصی با مطالعه اجمالی این عبارت این فکر به ذهنش خطور می‌کند که باید تمام گناهان مخفی خود را به دیگران بگوییم. اما مقصود اصلاً این نیست! یعقوب در درجه اول می‌گوید که اگر نسبت به شخصی دیگر مرتکب گناه شویم، باید نزد آن شخصی که نسبت به او مرتکب خطایی شده‌ایم برویم و به گناه خود اعتراف کنیم.

همچنین باید برای یکدیگر دعا کنیم. به جای اینکه در دل خود کینه نگاه داریم و اجازه دهیم نفرت در ما شکل بگیرد، باید با اعتراف و دعا با دیگران مشارکت برقرار نماییم. شفای جسم به احیای روحانی تشبیه شده است. توجه نمایید که یعقوب چگونه اعتراف، دعا و شفا را به یکدیگر مربوط می‌سازد. این موضوع اشاره‌ای است آشکار به ارتباط حیاتی میان جسم و روح. انسان دارای سه جنبه است - روح، جان و جسم. (اول تسالونیکیان 5: 23) چیزی که بر یک جنبه تأثیر بگذارد، بر جنبه‌های دیگر هم تأثیر خواهد گذاشت. به عنوان مثال، او بود که جذام را تشخیص داد، و او بود که که اعلان نمود شفا یافته است. خداوند با درهم آمیختن دو مقام کهنات و پزشکی با یکدیگر نشان داد که میان روح و جسم ارتباط نزدیکی وجود دارد. رشته طب روان تنی این ارتباط را دریافته است و آن دسته از مشکلات شخصی را بررسی می‌کند که ممکن است به اختلالات جسمی منجر شود. اما طب مدرن علایجی برای گناه ندارد. رهایی از گناه، ناپاکی، قدرت و مجازات گناه تنها به واسطه خون مسیح، و توسط اعتراف نزد خدا و نزد انسان انجام خواهد پذیرفت. غالباً ما بیشتر مایل هستیم که بگوییم، بیماری حاصل از گناه، پیامد گناهی همچون پرخوری، اضطراب، خشم، نداشتن روحیه بخشش، افراطکاری، حسادت، خودخواهی و غرور است. گناه در زندگی بیماری به همراه می‌آورد و گاهی هم مرگ. (اول قرنتیان 11: 30) ما باید به محض آگاهی یافتن از گناه در زندگی خود به آن اعتراف کرده و توبه نماییم. تمام گناهان باید نزد خدا اعتراف کرده شوند. علاوه بر این، گناهان نسبت به دیگران نیز باید نزد آنها اعتراف کرده شود. این امر هم برای سلامت روحانی و هم سلامت جسم ما حیاتی است.

5: 16 ب - 18 دعای مرد پارسا، قدرت دارد و بسیار ثمربخش است. الیاس انسانی بود همچون ما، اما چون با تمام وجود دعا کرد که باران نبارد، سه سال و نیم باران بر زمین نبارید؛ و باز دعا کرد و از آسمان باران بارید و زمین محصول به بار آورد. (هزاره - JBP)

این واقعه در اول پادشاهان 17: 1 - 19: 10 ثبت شده است. در آن زمان اخاب پادشاه اسراییل بود. او توسط همسرش ایزابل، به پرستش بت بعل روی آورد، و قوم را به این شکل به بتپرستی سوق داد. «اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسراییل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسراییل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.» (16: 33) خشکسالی نتیجه مستقیم گناه اسراییل بود که سه سال و نیم بر سرزمین اسراییل عارض گشت. سپس ایلیا آن رویارویی معروف در مقابل گاهن بعل در کوه کرمل را انجام داد. هنگامی که آتش خداوند نازل شد و قربانی سوختنی، مذبح و آب را سوزانید، قوم متقاعد شدند، و به سوی خداوند بازگشتند. ایلیا باری دیگر دعا نمود و خشکسالی پایان یافت. نمونه ایلیا خود ما را ترغیب می‌کند به اینکه برای کسانی که گناه کرده‌اند و از مشارکت با خدا دور شده‌اند دعا کنیم. دعای مرد عادل در عمل قوت بسیار دارد،

یا بر طبق تعبیر شخصی: «دعای مردی که قلبش با خدا راست است ثمرات بسیاری دارد.» مبادا به این گمان باشیم که ایلیا از ما بسیار بالاتر بود، یعقوب خاطر نشان می‌سازد که الیاس مردی بود با همان جسم فانی‌ای که ما داریم. او فقط یک انسان بود، و همچون دیگران در معرض ضعف و سستی.

5: 19، 20 در آیات قبل دیدیم که برای احیای فرد گناهکار کشیشان کلیسا باید به کار گرفته شوند. و دیدیم که ایلیا در جهت احیای یک قوم مرتد به کار گرفته شد. (به طور موقتی و تا حدی) حال ما ترغیب می‌شویم که خود را به این خدمت وسیع بسپاریم.

آیه 19 یک برادر مسیحی را توصیف می‌کند که از راستی منحرف شده است، چه در تعلیم و یا چه در عمل. برادری دیگر با ایمان و پر از حرارت برای او دعا می‌کند، و بدینسان او را به مشارکت با خدا و برادران و خواهرانش در مسیح باز می‌گردداند. این خدمت چقدر مهم است! پیش از هر چیز، او برادر خطاکار خود را از مرگ پیش از موعد در زیر دستان تأدیبگر خدا نجات می‌دهد. دوم اینکه، او گناهان بسیار را می‌پوشاند. گناهان او توسط خدا بخشیده شده و به دست فراموشی سپرده می‌شوند. آنها همچنین از سوی دیگر ایمانداران بخشیده می‌شوند و از چشمان دنیای بیرون پوشیده خواهند شد. ما امروز به این خدمت نیاز داریم. شاید غیرت ما برای بشارت به گمشدگان، توجه کافی به گوسفندان گمشده مسیح که از گله دور شده‌اند، ندارد.

باری دیگر یعقوب وجدان ما را نسبت به قسمت‌های گوناگون زندگی مسیحی بیدار می‌کند. به عنوان مثال، او از ما سوال کرد: «آیا گنج‌ها بر زمین می‌اندوزید؟ آیا روش‌های کسب و کار شما بر پایه صداقت استوار است؟ به عنوان مثال مالیات در آمدتان؟ آیا در جملات زندگی می‌کنید؟ آیا به گونه‌ای زندگی می‌کنید که دیگران نجات دهنده را در شما بشناسند؟ هنگامی که نسبت به شخصی دیگر مرتکب گناه می‌شوید، آیا نزد او رفته و طلب بخشش می‌کنید؟ هنگامی که بیمار می‌شوید، ابتدا با چه کسی ارتباط برقرار می‌کنید - با پزشک یا خداوند؟ هنگامی که می‌بینید برادری در گناه گرفتار شده است، آیا از او انتقاد می‌کنید یا سعی در احیای او دارید؟»

و بدین سان ما به پایان این رساله کاربردی می‌رسیم. در این رساله ما ایمان و آزمایش را دیدیم. دیدیم که ایمان ما با مشکلات زندگی محک زده می‌شود، توسط وسوسه‌های نامقدس، توسط اطاعت از کلام خدا. شخصی که ایمان دارد، به این رویارویی خوانده می‌شود تا با اجتناب از جانبداری یا غرور آن را نشان داده و با زندگی‌ای سرشار از اعمال نیکو آن را ثابت نماید. واقعیت ایمان در سخنان شخص دیده می‌شود؛ ایماندار می‌آموزد که زبان خود را به خداوند مسیح بسپارد. ایمان حقیقی با حکمت حقیقی توأم است؛ حسادت و نزاع در زندگی جای خود را به دینداری عملی می‌دهند.

ایمان از نزاع، کشمکش و حسادتهایی که ریشه در طمع و انگیزه‌های دنیوی دارند دوری می‌کند. ایمان از روحیه انتقادی

و خشن دوری می‌کند. از اعتماد به نفسی که خدا را از نقشه‌های زندگی جدا می‌کند، دوری می‌کند. ایمان می‌داند که چگونه بیابد و چگونه بدهد. علی‌رغم جفاها، ایمان، صبر و بردباری بازگشت خداوندمان از خود نشان می‌دهد. سخنان آن کاملاً از روی صداقت است و نیازی نیست که با سوگند تأیید شود. ایمان در تمام تحولات زندگی به سوی خدا در حرکت است. در بیماری، ابتدا به دنبال علل روحانی او می‌رود. ایمان با اعتراف نمودن در نزد خدا و کسانی که نسبت به آنها خطا کرده، این علل را از مقابل برمی‌دارد. سرانجام اینکه، ایمان با محبت و مهربانی برای کسانی که منحرف شده‌اند دعا می‌کند.

ایمان شما و من هر روزه در بوته آزمایش قرار می‌گیرد. رأی قاضی چیست؟